

# چراغ

چراغ ۵۵

نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی  
مرداد ۱۳۸۸ - جولای/اگوست ۲۰۰۹



## سرمقاله

...

## روی دادهای ایران

...

## روی دادهای دگرباش

...

## اندیشه

جمهوری اسلامی و شیزوفرنی - دیونیزوس

سیاست‌های تن

پیش به سوی تن کوئیر - س.م.

مالیخولیایی درباره‌ی مالیخولیای بدن - امین قضایی

تن مردانه به مثابه‌ی متن - ترجمه‌ی حمید پرنیان

...

## ادبیات

زخم - پسرخسته

دو ترانه - پاکان

...

## رسانه‌ها

## ۳ به نام یزدان پاک

## ۴ نشریه‌ی چراغ



۶

۹

۹

۱۱

۱۲

۱۴

۱۷

ماه‌نامه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی  
سال چهارم شماره‌ی پنجاه و چهارم. مرداد ۱۳۸۸  
جولای/آگوست ۲۰۰۹

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سرمدبیر : حمید پرنیان

طراح جلد: هومن کاظمیان

طراح داخلی: حمیدرضا فتاح

۲۲

۲۲

۲۳

آدرس وب سایت: <http://cherag.irqo.org>

آدرس وبلاگ: <http://blog.irqo.org>

آدرس پست الکترونیکی: [board@irqo.org](mailto:board@irqo.org)

آدرس اشتراک: [member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

۲۵

- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
- مسوولیت معنوی نوشته‌های مجله بر عهده‌ی نویسندگان مطالب است.
- چراغ بیستم هر ماه مطالب خود را می‌بندد.
- برای ارایه‌ی مطلب در هر شماره، با دبیر هر بخش، یا سردبیر یا دبیر هیات تحریریه‌ی مجله هماهنگ کنید.
- سعی کنید بدون هماهنگی قبلی برای مجله مطلبی کار نکنید.
- چراغ هفته‌ی اول هر ماه منتشر می‌شود.

رسانه‌های دیگر یادآوری کرد که برای احقاق حقوق اقلیت‌های جنسی نباید منتظر هولوکاستی جنسی ماند و نخستین اشک‌ها را بر سر جنازه‌های دگرباشان ریخت؛ همجنسگرایان می‌خواهند از پستوی اجتماعی و فرهنگی خویش بیرون بیایند، و وضعیت زیست‌نا نوشته و دردناک‌شان در جای‌جای ایران را فریاد بزنند؛ ما هستیم. به باور من، پس از رخداد بسته‌شدن روزنامه‌ی شرق به خاطر گفتگو با یک همجنسگرا، این دومین رخداد بزرگی است که در رسانه‌های فارسی‌زبان روی داده است؛ امیدوارم سومین‌اش این خبر باشد: «همجنسگرایی در ایران جرم‌زدایی شد». ... باید - به عنوان یک همجنسگرا - از فرید حائری‌نژاد و همه‌ی هم‌کاران‌اش در رادیو زمانه تشکر کنم.

**تن:** {ت} (ا) بدن. (برهان) (فرهنگ فارسی معین) (انجمن آرا).  
 جثه و اندام. (آندراج). بدن و توش و جسد و اندام و قد و قامت. (ناظم الاطباء). (اوستا) تنو. (پهلوی) تن. (هندی باستان) تنو. (افغانی) تن. (شغنی) تن. (گیلکی و ویرنی و نطنزی) تان. (سمنانی) تون. (سنگسری و لاسگردی) تان. (سرخه‌ای) تن. (شهمیرزادی) تن. (اشکاشمی و وخی) تانه. (یودغا) تَنه. عرق از آن تن نازک در آفتاب چکد/ چو آن گلی که در آتش از او گلاب چکد. عرفی

## سر مقاله

حمید پرنیان



**شاخ دگرجنسگرایی** - مردم هنوز توی خیابان‌ها هستند؛ این بزرگ‌ترین و بهجت‌آفرین «چیزی» است که می‌گذارد تاریخ نفسی از روی رضایت بکشد. به رغم سرکوب‌های شدید و وحشیانه‌ی حکومت اسلامی ایران، به رغم گشودن کشتارخانه‌ی کهریزک و قتل فرزندان ایران، مردم هنوز ندای آزادی‌خواهی خویش را تکرار می‌کنند و رنگ «سبز» آغوش‌اش را به روی «رنگین کمان»ی گشوده است که گروه‌ها و افرادی با باورهای سیاسی گوناگون بر سپهر ایران ساخته‌اندش. تجربه‌ی سیاسی این چند ماه گذشته‌ی مردم ایران این امیدواری را در دل دگرباشان ایجاد کرده است که راه برای برابری‌خواهی آماده - اما هم‌چنان دشوار - است. گواه من برای چنین ادعایی آن است که مردم، این روزها، با ساقط‌کردن مشروعیت حکومت دیکتاتوری اسلامی، هم‌هنگام، همه‌ی سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی‌ای که به دست این حکومت بر تار و پود جامعه‌ی ایران تحمیل شده بود را - خودبه‌خود - از مشروعیت انداخته‌اند. حالا «گشت ارشاد» چیزی احمدی‌نژادانه است، پارازیت‌فرستادن بر خبررسانی‌ها و فیلترکردن سایت‌ها و وبلاگ‌ها احمدی‌نژادانه است. مردم در واکنش به «خس و خاشاک» نامیدن‌شان از سوی احمدی‌نژاد، خوش‌ترین لباس‌های‌شان را پوشیدند و کوچه/پس‌کوچه‌های مبارزه را شیک‌پوش کردند. میوه‌ی اکنون-نارس این اعتراض‌ها، تنانه‌ترکردن زیست اجتماعی آینده‌ی ایران است، و - دست آخر - پذیرش ایده‌های گوناگون جنسی است؛ همجنسگرایی، بسیار زمینی است، همجنسگرایی کشاندن توجه‌ی ذهن انسان به تن است، به سوی «فردیت»، به سوی تمرکز بر خواسته‌های «فرد»، و دگرجنسگرایی اجباری، هم‌چنان، در خیال، آسمانی و مقدس (و دست‌نخورده)، که باید ویران شود تا برابری حاصل گردد؛ یکی از شاخ‌های دگرجنسگرایی اجباری، همین حکومت اسلامی ایران است که اگر شکسته شود راه به‌چالش کشیدن شاخ‌های دیگر هموار خواهد شد.

**از پستو به خیابان:** ایده‌ی تاسیس صفحه‌ی «دگرباش» در رادیو زمانه از آن «دانشجویان همجنسگرا» بود. ایشان ضرورت رسانه‌ی همگانی‌تری را احساس کردند که بتواند در دل چشم جامعه‌ی ایرانی قرار بگیرند. از ساقی قهرمان خواستند که آن را با رادیو زمانه مطرح کند. ساقی مطرح کرد و فرید حائری‌نژاد، سردبیر رادیو زمانه، پذیرفت. رادیو زمانه، از این ماه، با ایجاد ستونی برای دگرباشان جنسی، به

WHERE  
IS MY  
VOTE?



## روی دادهای ایران

\* هزاران نفر از مردم شهرهای بزرگ جهان، در حمایت از مردم ایران دست به تظاهرات زدند.

\* فرمانده سپاه: مهم‌ترین تهدید علیه نظام از داخل است.

\* شنبه ۲۵ ژوئیه، سوم مردادماه از سوی شماری از سازمان‌های مدافع حقوق بشر در دنیا، «روز جهانی اقدام» برای حقوق بشر در ایران نام گرفته است.

\* حسین شریعتمداری، مدیر مسئول روزنامه کیهان، امروز در مقاله‌ای، محمود احمدی‌نژاد را، به دلیل تاخیر در اجرای فرمان آیت الله خامنه‌ای برای عزل اسفندیار رحیم مشائی، به شدت مورد انتقاد قرار داد و مشائی را مهره‌ی کودتای مخملی خواند.

\* سنای آمریکا بودجه‌ای ۵۰ میلیون دلاری را برای مقابله با سانسور در ایران تصویب کرد.



\* روز شنبه، سوم مرداد برابر با ۲۵ ماه ژوئیه، طبق اعلام قبلی، «بلندترین تومار پارچه‌ای جهان» که هزاران امضا در اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران، بر آن نقش بسته در پاریس و در کنار برج ایفل به نمایش درخواهد آمد.

\* احمد خاتمی، امام‌جمعه‌ی موقت تهران امروز در نماز جمعه گفت: ولایت فقیه اصلی‌ترین سرمایه‌ی ملت است و با جان و دل مردم عجین شده است.



\* محسن روح‌الامینی فرزند یکی از مشاوران محسن رضایی در زندان اوین درگذشت: پدر محسن روح‌الامینی، جوانی که در جریان حوادث پس از انتخابات دستگیر شد و در زندان جان باخت، می‌گوید که نخواهد گذاشت «خون فرزندش» پایمال شود و از «مظلومیت» او دفاع خواهد کرد.

\* وزارت اطلاعات برگزاری مراسم سوگواری کشته‌شدگان اخیر را در مساجد منع کرده است.

\* اکبر گنجی، مدافع فعال حقوق بشر ایران در اعتراض به

\* بازداشت‌گاه کهریزک تعطیل شده است: کاظم جلالی، سخن‌گوی کمیته‌ی ویژه‌ی مجلس شورای اسلامی برای تحقیق درباره‌ی بازداشت‌های اخیر، می‌گوید بازداشت‌گاهی که آیت‌الله خامنه‌ای روز دوشنبه دستور تعطیلی آن را صادر کرده بود بازداشت‌گاه کهریزک بوده است. سعید جلیلی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، روز دوشنبه گفته بود رهبر ایران «دستور تعطیلی یک بازداشت‌گاه را که استانداردهای لازم برای حفظ حقوق متهمین را نداشت صادر کرده است».

بازداشت‌گاه کهریزک که در جنوب تهران واقع شده پیش‌تر برای نگهداری معتادان به مواد مخدر استفاده می‌شد و در جریان ناآرامی‌های پس از انتخابات ریاست جمهوری، دستگیرشدگان را به این بازداشت‌گاه که زیر نظر سازمان زندان‌ها نبوده، منتقل کرده بودند. در حالی که دبیر شورای عالی امنیت از «غیراستاندارد» بودن این بازداشت‌گاه خبر داده است، مشخص نیست که چه کسانی مسئول این زندان بوده و چند نفر در این زندان نگهداری می‌شده‌اند. به گزارش پارلمان نیوز، وبسایت خبری اقلیت مجلس، بازداشت‌گاه کهریزک مجموعه‌ای از «سوله‌ها که به عنوان بازداشت‌گاه در اختیار نیروی انتظامی قرار دارد از آغاز اجرای طرح امنیت اجتماعی در تهران توسط سردار رادان شناسایی شد و محل نگهداری ارادل و اوباش بود».

\* آیت‌الله حسینعلی منتظری، تعطیلی بازداشت‌گاه کهریزک به دستور آیت‌الله علی خامنه‌ای را اقدامی در جهت «اغفال مردم» دانست و گفت که نمی‌توان با تعطیلی یک بازداشت‌گاه، «تمام گناه را به گردن یک ساختمان» انداخت.

\* موسوی می‌گوید اعتراضات به نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری ادامه خواهد یافت.

\* مرتضوی: بازداشتی‌های باقی‌مانده معترض نیستند، اغتشاش‌گرند.

\* اکبر گنجی: از شورای امنیت می‌خواهیم حاکمان ایران را در دادگاه بین‌المللی محاکمه کند.

\* بیش از ۹۰ تن از استادان دانشگاه‌های تبریز از مواضع موسوی حمایت کردند.

\* ۱۰ روز مانده به برگزاری مراسم تحلیف رئیس دولت دهم، محمود احمدی‌نژاد وزیران فرهنگ و ارشاد اسلامی، و اطلاعات را از کابینه خود کنار گذاشت.

\* مراسم تحلیف احمدی‌نژاد مصادف با روز مشروطیت انجام می‌گیرد.

\* آیت الله مکارم شیرازی انتصاب رحیم مشایی را فاقد مشروعیت خواند.

\* سوم مرداد ماه، مدافعان حقوق بشر دست کم در ۵۰ شهر جهان در مقابل سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران گرد هم می‌آیند تا همبستگی خود را با ایرانیان معترض نسبت به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران ابراز کنند.

\* اتحادیه‌ی اروپا: دولت ایران با مسئله‌ی مشروعیت از نظر رای‌دهندگان رو به رو است.

\* نیروهای ضدشورش همراه با لباس‌شخصی‌ها روز سه شنبه سی‌ام تیرماه با ضرب و شتم صدها معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در خیابان‌های مرکزی تهران، تلاش کردند مانع برگزاری تظاهرات آرام آن‌ها شوند.

\* سـازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران با انتشار بیانیه‌ی شدیداللحنی، رئیس دولت نهم، وزاری کشور، اطلاعات و دادگستری را مسئول «فجایعی» اعلام کرد که پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران صورت گرفته است.

\* آیت‌الله جلال‌الدین طاهری اصفهانی، امام‌جمعه‌ی پیشین اصفهان، در نامه‌ای از اکبر هاشمی رفسنجانی خواست که برای پایان دادن به آنچه آن را «فاجعه» نامید، تدبیری بیاندیشد.

\* مهدی کروبی دبیر کل حزب اعتماد ملی با حضور در منزل ندا آقاسلطان، با خانواده‌ی وی ابراز هم‌دردی کرد و گفت که مرگ ندا «سرفصل و مبداء» تاریخی خواهد شد.

\* آیت‌الله عبدالکریم موسوی اردبیلی و آیت‌الله شبیری زنجانی، دو مرجعی هستند که ششم مرداد با آیت‌الله حسنعلی منتظری در روستای خاوه در نزدیکی قم (اقامت‌گاه تابستانی آقای منتظری) دیدار و گفتگو کرده‌اند.

### اسامی کشته شدگان حوادث پس از انتخابات:

محمد کامرانی، حسین طهماسبی، ناصر امیرنژاد، اشکان سهرابی، کیانوش آسا، مهدی کرمی، احمد نعیم آبادی، مصطفی غنیان، ندا آقا سلطان، سهراب اعرابی، بهمن جنابی، مسعود هاشم زاده، یعقوب بروایه، یک نفر گمنام (پسری دوازده ساله)، پریسا کلی، فهمیه سلحشور، فاطمه براتی، کسری شرفی، کامبیز شعاعی، محسن ایمانی، مینا احترامی، شلر خضری، امیر طوفان پور، حمید مداح شورچه، جعفر بروایه، محمد حسین برزگر، سید رضا طباطبایی، ایمان هاشمی، محسن حدادی، محمد نیکزادی، واحد اکبری، ابوالفضل عبدالهی، فاطمه رجب پور و مادرش، وحیدرضا طباطبایی، سالار طهماسبی، علی شاهدی، داود صدری، کاوه علیپور، فرزاد هشتی، امیر کویری، سعید عباسی، بهزاد قهرمانی، محسن روح الامینی، امیر جوادی فر، علیرضا افتخاری، امیر حسین طوفان پور.

سرکوب خشن معترضین به انتخابات ریاست جمهوری ایران و برای جلب توجه افکار عمومی جهان به وضعیت زندانیان سیاسی پس از انتخابات، اعلام کرده است که اعتصاب غذای خود را همراه شماری از ایرانیان تا شام‌گاه جمعه ادامه خواهند داد. بسیاری از چهره‌های سرشناس آمریکایی نیز از این اقدام حمایت کرده‌اند.

\* اکبر گنجی در نامه‌ای به بانکی مون، با تشریح وضعیت سیاسی ایران در خارج و داخل، خواستار حمایت سازمان ملل از جنبش آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی مردم ایران شده است. شخصیت‌هایی چون هابرماس، چامسکی، دورکین، پاموک، گوردایمر، امبرتو اکو، وارگاس یوسا و ایزابل آلنده این نامه را امضا کرده‌اند. در بخشی از این نامه آمده است: «آیا جنابعالی مطلع‌اید که در ایران منتقدان و دگراندیشان و دگرباشان قانوناً از «حق حیات» محروم هستند؟ مطابق ماده‌ی ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی و تبصره‌ی ۲ ذیل بند ج قسمت ب ماده‌ی ۲۹۵ همان قانون هر کس هر شهروندی را مهدورالدم تشخیص دهد حق دارد او را به قتل برساند. طی سالیان گذشته دگراندیشان و دگرباشان بسیاری با استناد به این ماده به قتل رسیده‌اند و جنایت‌کاران در دادگاه‌ها تبرئه شده‌اند. در این شرایط هیچ دگرباش و دگراندیشی در ایران حق حیات ندارد. چون مطابق احکام فقهی و قوانین جمهوری اسلامی دایره‌ی «مهدورالدم» بسیار وسیع است.»

\* گوگوش، خواننده‌ی محبوب، با شرکت در اعتصاب غذا و با انتشار بیانیه‌ای، به جمع معترضین پیوست. در بخشی از بیانیه آمده است: «من به این‌جا آمده‌ام تا صدای حقانیت روشنفکران، اهل قلم، هنرمندان، اقلیت‌های جنسی و قومی و بومی و مذهبی و عقیدتی‌ای باشم که طی سه دهه‌ی گذشته تنها به دلیل گونه‌ای دگر اندیشیدن، دیگر سخن گفتن یا داشتن اندیشه و باور متفاوت به زندان افتاده‌اند، شکنجه دیده‌اند، به قتل رسیده‌اند، به اعتراف‌های نمایشی و دروغین وادار شده‌اند و یا چون من طی دو دهه‌ی زندگی در آن سرزمین مجبور به سکوت‌شان کرده‌اند.»

\* زهرا رهنورد، همسر میرحسین موسوی با تایید بازداشت برادرش شاپور کاظمی از یک‌ماه پیش، گفته است از آن‌جا که تصور می‌کرده برادرش به عنوان فردی که علاقه‌مند به سرنوشت کشور است به زودی آزاد خواهد شد، نمی‌خواست به صحبت در این زمینه برای برادرش امتیاز خاصی قائل شود.

\* هفت میلیون بسیجی در اردوهای «مقابله با تهدید نرم» شرکت می‌کنند.

\* محمد خاتمی رئیس‌جمهور پیشین ایران بر پیش‌نهاد خود در مورد برگزاری همه‌پرسی در مورد نتیجه‌ی انتخابات پافشاری کرد و آن را آخرین راه حل باقی‌مانده برای خروج از وضعیت کنونی دانست.

## روی دادهای دگرباشان

### پشتیبانی جامعه‌ی دگرباشان جنسی از جنبش جدید همبستگی ایران

حمایت بین‌المللی از مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران

لندن - ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۹

مترجم: صبا بامداد

نمایندگان مجلس، مبارزان حقوق بشر، اتحادیه‌های کارگری، ایرانیان در تبعید و جامعه‌ی دگرباشان جنسی در مجلس اعیان انگلیس گرد هم آمدند تا آغاز تشکیل همبستگی ایران را اعلام کنند. همبستگی ایران با هدف حمایت از اعتراضات آزادی‌خواهانه اخیر مردم ایران تشکیل و از آزادی بیان و پایان دادن به استبداد دینی در ایران حمایت می‌کند. در میان حامیان مالی و امضاکنندگان بیانیه‌ی صادره تعدادی از دگرباشان جنسی برجسته ایران و سازمان‌های حمایت‌کننده حقوق دگرباشان جنسی حضور داشتند.

#### بیانیه

ما، امضاکنندگان این بیانیه، به همبستگی ایران ملحق شدیم تا ضمن اظهار همبستگی صریح خود با مردم ایران به آنان بگوییم که ما فریاد آزادی‌خواهی آنان را شنیدیم و همراه آنان در مقابل رژیم اسلامی می‌ایستیم. ما خواستار:

- آزادی هرچه سریع‌تر تمامی کسانی که در اعتراضات اخیر زندانی شده‌اند و دیگر زندانیان سیاسی هستیم.
- دستگیری و پیگرد قانونی و علنی مسئولین کشتارها و جنایات اخیر و طی ۳۰ سال گذشته‌ی ایران
- مراقبت مناسب پزشکی از کسانی که در این اعتراضات مجروح و یا در زندان مورد ضرب و جرح و شکنجه قرار گرفته‌اند و اطلاع‌رسانی در مورد وضعیت مرگ، مجروحیت و دستگیری ایشان به خانواده‌های‌شان. امکان دسترسی مجروحین و دستگیرشدگان به خانواده‌های‌شان و اجازه‌ی انتخاب محل تدفین عزیزان‌شان به خانواده‌ها.

- توقف شکنجه
- لغو مجازات اعدام و سنگسار
- آزادی بدون قید و شرط بیان، اندیشه، سازمان‌دهی، تظاهرات و اعتصابات
- آزادی بدون قید و شرط نشریات، رسانه‌ها و اتمام محدودسازی ارتباطات، شامل اینترنت، تلفن، موبایل و برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای.
- لغو حجاب اجباری و جداسازی جنسی

- لغو قوانین تبعیض‌آمیز بر علیه زنان و تبیین برابری کامل زن و مرد.
  - جدایی کامل دین از دولت، سیستم قضایی و آموزشی
- همچنین آزادی مذهب و الحاد به عنوان امور شخصی افزون بر این، ما ضمن مخالفت با مداخله‌ی نظامی و تحریم اقتصادی به دلیل اثرات مخرب بر زندگی مردم، تمامی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی را به قطع روابط دیپلماتیک و در انزوا قرار دادن جمهوری اسلامی ایران فرا می‌خوانیم.
- مردم ایران سخن گفته‌اند؛ ما نیز همراه‌شان هستیم. برای ملحق شدن به همبستگی ایران، از لینک زیر استفاده کنید:

<http://www.iransolidarity.org.uk>



## دادگاهی دوباره‌ی رهبر اپوزیسیون مالزی به اتهام لواط

انور ابراهیم، رهبر اپوزیسیون مالزی، ۶۱ ساله، به لواط با کارمند ۲۳ ساله‌اش متهم شده است. انور ابراهیم باور دارد که این اتهام، انگیزه‌های سیاسی دارد. حامیان و هم‌حزبی‌های وی می‌گویند حکومت در پروراندن چنین اتهامی دست دارد. دادگاهی انور ابراهیم بارها به تعویق افتاده است. وی قرار بود در ماه جولای ۲۰۰۹ دادگاهی شود.

همجنسگرایی در مالزی ممنوع است و تا بیست سال مجازات زندان دارد. این دومین بار است که ابراهیم به لواط متهم شده است. نخستین بار در ۱۹۹۸ بود که موجب زندانی شدن انور ابراهیم شد. خود ابراهیم این اتهامات را رد می‌کند و آن را یک بازی سیاسی می‌داند. وی به همراه زن‌اش در دادگاه حاضر شد.

مالیزین میرر، که جمعی از روزنامه‌نگاران کهنه‌کار در آن می‌نویسند، می‌گوید: «در عصر ارتباطات دیجیتال، قضایانی که انور ابراهیم را دادگاهی می‌کنند خودشان در دادگاه مجازی اذهان عمومی محاکمه می‌شوند، و فرقی نمی‌کند که ایشان از این کار خشمگین شوند یا نه».

اما سایت لیناسوو باور دارد که اگر ابراهیم زندانی شود، به یک قدیس شهید بدل خواهد گشت. فریش نور، تاریخ‌دان سیاسی مالزیایی، در رابطه با اتهامات انور ابراهیم، از سیاسیون خواست که قوانین منسوخ و کهنه‌ی جنسی را لغا کنند: «سوی گروه‌های اجتماعی و مدنی‌ای که برای برابری جنسیتی مبارزه می‌کنند، هیچ حزب سیاسی در مالزی نمی‌خواهد برخی از قوانینی که مربوط به تفاوت‌ها و کنش‌های جنسی است را به چالش کشد. این قوانین، واقعیت زندگی جنسی در مالزی را بازتاب نمی‌دهد. حالا که هواداران انور ابراهیم به دفاع از وی برخاسته‌اند، هیچ سیاست‌مداری جرات ندارد که بگوید مالزی قوانین منسوخ‌ی دارد در حالی که میزان سلامت سکس‌دهانی و مقعدی در این کشور بالاست و همیشه بالا بوده است».

انور ابراهیم زاده‌ی ۱۹۴۷ است که از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸ معاون نخست‌وزیر این کشور بود. او در آغاز کارش تحت حمایت نخست‌وزیر وقت، ماهاتیر محمد قرار داشت، اما پس از آن، انور به عنوان سرشناس‌ترین منقد سیاست‌های وی شناخته شد. انور ابراهیم فعالیت سیاسی خود را از دهه‌ی ۷۰ میلادی به عنوان یک دانشجوی اسلام‌گرا آغاز کرد و نهضت جوانان مسلمان مالزی را بنیاد نهاد. وی در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۸۰ به حزب سازمان وحدت ملی مالایی‌ها، به رهبری ماهاتیر محمد پیوست. در سال ۱۹۹۱ به سمت وزیر دارایی و در سال ۱۹۹۳ به سمت معاون نخست‌وزیر منصوب شد. در سال ۱۹۹۸ به دلیل اختلاف نظر با ماهاتیر محمد در مورد نحوه‌ی برخورد با بحران مالی آن کشور، توسط وی از مقام معاونت نخست‌وزیر خلع شد. ماهاتیر محمد گفته بود که نمی‌تواند یک همجنس‌گرا را در کابینه‌اش تحمل کند.

## همجنسگرایی در هند آزاد شد

بر اساس حکم دادگاهی در دهلی، پایتخت هند، آمیزش بین همجنس‌گرایان در این کشور از این پس جرم محسوب نمی‌شود. به این ترتیب قانونی که از ۱۴۸ سال پیش وضع شده بود و بر اساس آن همجنسگرایی «گناهی غیرطبیعی» خوانده می‌شد، برچیده شد.

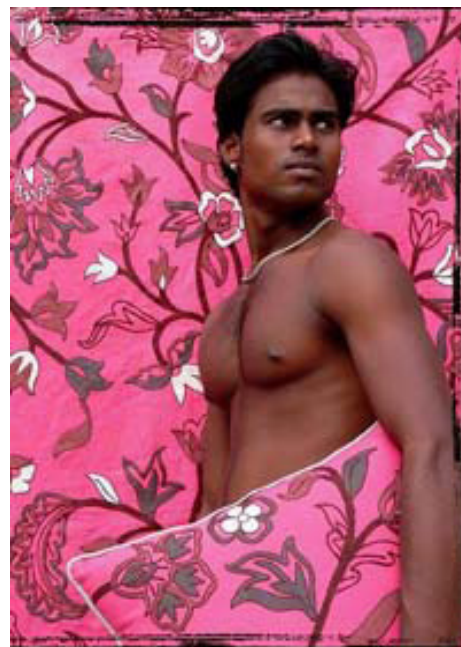
به گزارش نیویورک تایمز، در گذشته همجنس‌گرایان مورد پی‌گرد قانونی قرار می‌گرفتند و در صورتی که محکوم می‌شدند با مجازات ده سال زندان روبرو بودند.

بسیاری در هند روابط جنسی بین همجنس‌گرایان را عملی نامشروع می‌دانند اما گروه‌های فعال در زمینه‌ی حقوق بشر از سال‌ها پیش قانون ممنوعیت همجنسگرایی را نقض حقوق بشر می‌دانستند و خواهان تغییر آن بوده‌اند.

دادگاه عالی دهلی قانون ممنوعیت همجنسگرایی را تبعیض‌آمیز خواند و آن را ناقض اساسی‌ترین حقوق بشر دانست. صدور حکم تازه‌ی دادگاه عالی در کشوری که همجنس‌گرایان روزانه مورد تبعیض و پی‌گرد قانونی قرار می‌گیرند، عملی تاریخی محسوب می‌شود.

اما آن‌طور که ساتوک بیزواس، خبرنگار بی‌بی‌سی در دهلی می‌گوید این حکم با مخالفت بسیاری مواجه خواهد شد. اما آشوک کاوی سردبیر تنها مجله‌ای که به مسائل همجنس‌گرایان اختصاص دارد می‌گوید: «حال همجنس‌گرایان می‌توانند آزادانه در مورد مشکلات خود با پزشکان صحبت کنند. مبارزه با شیوع ایدز نیز آسان‌تر می‌شود».

اما هنوز لکه‌ی ننگی که به همجنس‌گرایان نسبت می‌دهند ادامه خواهد یافت. «بسیاری از فعالان حقوق بشر اذعان می‌کنند که تلاش برای احیای حقوق همجنس‌گرایان راهی طولانی و پر پیچ و خمی است. به گفته‌ی آن‌ها در هند هنوز رفتارهای تبعیض‌آمیز شدیدی نسبت به همجنس‌گرایان وجود دارد. هرچند که همجنس‌گرایان، پس از ۹ سال مبارزه‌ی حقوقی، اکنون موفقیت خود را جشن می‌گیرند، اما عدم مدارا با آنان در جامعه‌ی هند به شدت گسترده است و حتا بوسیدن یا در آغوش کشیدن دو همجنس در ملاء عام نیز، با بیزاری بسیاری از جانب مردم سنت‌گرای هند مواجه می‌شود.





تہنی



## اندیشه

### جمهوری اسلامی و شیروفرنی

دیونیزوس

«نهضت‌های واپس‌گرا، بعد از رسیدن به قدرت، به منظور خودیکی‌بینی با پیشوا اضطراب را نهادی می‌کنند. سه روش برای این کار وجود دارد: ارباب، تبلیغات و ( برای پیروان پیشوا) مشارکت در بزه‌کاری» (نویمان<sup>۱</sup>، ۱۳۷۳: ۴۴۵)

### شیروفرنی قدرت و ارباب

در حال حاضر عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران در دو سوی یک تقابل دودویی قابل درک است. در یک سوی این تقابل دودویی حاکمیتی با جنون قدرت قرار گرفته و در دیگر سو این تقابل مردمی هستند که در قالب ملت نه تنها فشار جنون قدرت را تحمل می‌کنند بل که در قالب جنبش‌های اعتراضی خود، جنون قدرت حاکمیت را به چالش می‌کشند. در واقع در یک سو حاکمیتی فاشیستی قرار دارد که بر قدرت متمرکز و ساختار دیکتاتوری و سلسله‌مراتبی ناشی از آن پای می‌فشارد و در دیگر سو گروه‌های مردمی قرار دارند که در آماج جنون قدرت حاکمیت، بر احقاق حقوق شهروندی و آزادی‌های اجتماعی تاکید نموده و در چارچوب جنبش‌های اعتراضی فارغ از محدودیت‌های ناشی سلسله‌مراتب سازمانی و حزبی، در روی‌کردی شبکه‌ای بر بنیان خودآگاهی سیاسی عمل می‌نمایند.

شکل‌گیری این تقابل دودویی به لحظه‌ی تشکیل جمهوری اسلامی باز می‌گردد و هر چه حاکمیت برآمده از این تقابل گام به گام به جنون قدرت نزدیک‌تر شده، این تقابل شدت بیش‌تری یافته است. به گونه‌ای که در حال حاضر جمهوری اسلامی نماد کامل یک شیروفرنی قدرت بدل گشته است. این بدان معنا است که جمهوری اسلامی در آغاز ذاتی شیروفرنی بوده که بسته به عمل کرد حاکمیت به سطح آمده و تقابل دودویی را در فراسوی حاکمیت/ملت شکل داده است.

نگاهی گذرا به فرایند تثبیت جمهوری اسلامی به وضوح شیروفرنی نهفته در آن را آشکار می‌سازد. این شیروفرنی نه تنها متن را به شدت سرکوب می‌کند بل که بینامتن‌ها را نیز در فرایند تسلط بر بدن‌ها مدنظر قرار داده و اعمال شیروفرنی قدرت البته گام به گام به تمامی ابعاد زیست - بوم انسانی تسری می‌یابد. اعدام‌های مرتبط با اولین روزهای پیروزی انقلاب ۵۷ بر بام مدرسه‌ی علوی شمای بسیار

کوچکی از شیروفرنی نهفته در جمهوری اسلامی است. فرایند سرکوب بدن‌ها از زندان تا اعدام همیشه نماد بارز در جمهوری اسلامی بوده است. اعدام‌ها و کشتار وابستگان حکومت پهلوی در سال‌های ۱۳۵۷ و ۵۸، سرکوب و کشتار گروه‌های سیاسی در سال‌های دهه‌ی ۶۰، اعدام هزاران زندانی در تابستان ۱۳۶۷، کشتار دگراندیشان و مخالفان سیاسی در داخل و خارج کشور در دهه‌ی ۱۳۷۰، سرکوب اعتراض‌های شهری و کشتار مردم در دهه‌ی ۱۳۷۰ (در شهرهای نظیر مشهد)، قتل‌های زنجیره‌ای در آذر ۱۳۷۸، کشتار دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۷۸، مرگ زندانی‌هایی هم‌چون زهرا کاظمی، محمدی، بنی‌یعقوب و... در سال‌های اخیر، کشتار معترضان به نتایج انتخابات در ۲۵ تیر، ۳۰ خرداد در زمان حاضر، نه تنها نشان‌دهنده‌ی شیروفرنی جمهوری اسلامی است بل که پی‌گیری این مثال‌ها از آغاز تا اکنون شدت فزونی گرفتن شیروفرنی و به‌سطح‌آمدن آن را مشخص می‌سازد.

علاوه بر سرکوب بدن‌ها، همان‌گونه که ذکر گردید شیروفرنی موجود در جمهوری اسلامی قصد سیطره بر تمامی ابعاد زیست - بوم انسانی را پی گرفته است. حجاب اجباری، انقلاب فرهنگی، ممنوعیت ارتباط آزاد اجتماعی، تعیین نوع پوشش، گزینش‌های تحصیلی و کاری، سانسور شدید محصولات فرهنگی، محدودیت‌های و مانع‌سازی بسیار در دسترسی به رسانه‌های ارتباطی و .... بسیاری از موارد دیگر که نشان از تحمیل شیروفرنی قدرت بر زیست - بوم انسانی جامعه دارد که تا اکنون به شدت از سوی حاکمیت اعمال گردیده است. به گونه‌ای که انقباض اجتماعی حاصل از این امر شدت گرفت و فرایندهای انحرافی راه‌کارهای کوتاه‌مدت برای جامعه بود تا این انقباض اجتماعی را تحمل کند.

### تبلیغات و ایجاد اضطراب

اضطراب به آزادی تصمیم لطمه می‌زند و بسا ممکن است آزادی تصمیم گرفتن را غیرممکن کند (نویمان، ۱۳۷۳: ۴۲۵). اضطراب، ملاطی است که در جمهوری اسلامی در قالب یک حاکمیت فاشیستی سبب انسجام برخی از توده‌های مردم و پیوستگی آن‌ها با پیشوا می‌شود. ایجاد اضطراب از طریق تبلیغات شکل می‌گیرد و تسری می‌یابد. برای خودیکی‌بینی توده‌ها با پیشوا بر بنیان اضطراب در جمهوری اسلامی، توهم توطئه تبلیغ می‌گردد. بر این مبنا پریشانی و مشتقی که گریبان‌گیر توده‌ها شده صرفاً و منحصرأ نتیجه‌ی توطئه‌ی برخی از اشخاص یا گروه‌های معین بر ضد مردم است.

بر بنیان همین توهم توطئه و ایجاد اضطراب است که جمهوری اسلامی نیازمند دائمی دشمن است. پیشوا یا دیکتاتور همیشه به دشمن ارجاع می‌دهد و واژه‌ی دشمن، واژه‌ی محوری در ادبیات

## خشونت عریان و چالش‌های پیش رو

همان‌گونه که شرح داده شد در قالب شیزوفرنی جمهوری اسلامی گونه‌ای از تقابل دودویی و اضطراب نهادینه‌شده شکل گرفت که فرایند انقباض و ازخودبیگانگی اجتماعی شدیدی را در جامعه بخصوص در سال‌های اولیه دهه ۷۰ در ایران شکل داد. با این وجود اعتراض‌های شهری ناشی از انگیزه‌های غیرسیاسی در دهه ۷۰ به همراه پیامدهای ناشی از وضعیت وخیم اقتصادی و محدودیت‌های فراوان اجتماعی روزنه‌های را برای برون‌رفت از خودبیگانگی اجتماعی فراهم آورد که نتیجه‌ی آن در قالب یک اعتراض مسالمت‌آمیز در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ با مشارکت حداکثری رقم خورد و کاندیدای مدنظر حاکمیت قربانی «نه بزرگی» شد که جامعه ابراز نمود. انتخاب خاتمی در واقع محصول واکنش اعتراضی جامعه نسبت به وضعیت موجود حاکمیت بود.

حاکمیت نیز که برای اولین بار با این‌گونه اعتراض مواجه گردید و بهت‌زدگی سیاسی تمامی ارکان حاکمیت را در بر گرفت به گونه‌ای که تا چند ماه زمان برد که حاکمیت با در نظر گرفتن شرایط پیش‌آمده راه کارهای مدنظر خود را اعمال نماید؛ قتل‌های زنجیره‌ای عکس‌العمل حاکمیت در برابر شرایط به وجود آمده بود. از آن‌جا که حاکمیت می‌خواست از این طریق گونه‌ای از ارباب را شکل دهد و اتفاقاً به همین دلیل بود که پذیرفت تا این قتل‌ها را به گردن بگیرد تا از این طریق یادآوری نماید که کشتار در قالب شیزوفرنی جمهوری اسلامی می‌تواند به راحتی شکل گیرد ولی برون‌رفت واقعی از وضعیت ایجاد اضطراب توسط حاکمیت زمانی به وقوع پیوست که جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر ماه و در واقعه‌ی کوی دانشگاه، به صورت مستقیم دیکتاتور را مورد خطاب و نقد خویش قرار داد و بنیان‌های خودیکی‌بینی بسیاری از توده‌ها را با دیکتاتور به چالش کشید. دیکتاتور ناتوان از چاره‌جویی، گروه‌های حامی را به ارتکاب سرکوب فرمان داد ولی غافل از آن‌که آب رفته به جوی باز نگشت. در واقع ۱۸ تیر نقطه‌ی آغازی بود بر پایان خود بیگانگی اجتماعی حداقل بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط فرهنگی جامعه، که موتور محرک جنبش‌های درون متنی گردید که از سال اولیه دهه ۸۰ به سطح آمده و دیکتاتوری را به چالش کشیده‌اند.

هشت سال به اصطلاح دوره‌ی اصلاحات، برای دیکتاتور سخت‌ترین سال‌ها بود. دیکتاتور برای حفظ وضعیت ایجاد اضطراب، گستره‌ی توهم توطئه‌ی خود را به شدت افزایش داد به گونه‌ای که بسیاری از افراد داخل حاکمیت را نیز در بر گرفت و از سوی دیگر بر بنیان ایجاد اضطراب، گروه‌های حامی را تقویت نمود و حتی زمینه‌های ورود نظامیان وابسته را به قدرت اجرایی مهیا کرد؛ به عبارتی غول نظامی‌گری را برای حفظ حاکمیت خود از شیشه خارج نمود. نهادهای موازی بسیاری را شکل داد و سرکوب را شدیدتر و گستره‌ی آن را وسیع‌تر نمود. تجربه‌ی دوم خرداد سبب گردید دیکتاتور برای

دیکتاتور است. در واقع دیکتاتور با صحبت از توطئه‌گران اهریمنی، اضطراب بالقوه موجود را به فعلیت می‌رساند و چنین وانمود می‌کند که توطئه‌ی بنیاد خانواده، اخلاق و دین را تهدید می‌کند. اضطراب ساده به آسانی به اضطراب عصبی تبدیل می‌شود و شخص با از دست‌دادن «خود» واقعی دچار خودیکی‌بینی با دیکتاتور می‌شود و به نسبت خودبیگانگی اجتماعی نیز در او شکل می‌گیرد.

در جمهوری اسلامی ایجاد اضطراب (به‌خصوص بعد از مرگ خمینی و پایان سیاست‌های کاریزماتیک که پیوند گسترده با توده‌ها را سبب گردیده بود و با روی کار آمدن خامنه‌ای) برای ایجاد پیوند میان دیکتاتوری که از قابلیت‌های کاریزمای بی‌بهره بود با توده‌ها به شدت به کار گرفته شد. دیکتاتور برای این که ساختار بوروکراتیکی که دارد بنیاد عاطفی او را نابود نکند، اضطراب را در قالب نظریه‌ی توهم توطئه نهادی نمود و در این راه از تبلیغات و ارباب استفاده‌ی فراوان کرد.

اگر به مرور وضعیت سال‌های ۶۷ تا ۷۶ بپردازیم قابل درک است که اضطراب نهادی‌شده توسط حاکمیت بی‌علاقه‌گی واکنش سیاسی را در جامعه شکل داد که منتهی به خودبیگانگی اجتماعی گردید به گونه‌ای که سبب امتناع آگاهانه و عمدی از پذیرش سراسری نظام سیاسی و تجلی آن به صورت بی‌علاقه‌گی گردید زیرا افراد جامعه هیچ امکانی را برای تغییر هیچ چیز از راه کوشش و تلاش شخصی خود مشاهده نمی‌کردند.

علاوه بر آن اضطراب نهادینه‌شده در جمهوری اسلامی برای دیکتاتور این فرصت را مهیا نمود که در فقدان قابلیت کاریزماتیک، از استراتژی حامی‌پروری بهره‌ی فراوان برد و با تشکیل و ساماندهی گروه‌های حامی به تقویت و تحکیم وضعیت دل‌خواه اقدام نماید. آنچه که در جامعه به عنوان «لباس شخصی‌ها» یا «گروه‌های فشار» و نظیر این‌ها معرف هستند در واقع در راستای استراتژی حامی‌پروری دیکتاتوری و بر بنیان نهادی‌شدن اضطراب شکل گرفته است. این گروه‌ها حامی، وسیله‌ی سرکوب و ارباب را برای دیکتاتور بر عهده دارند و نقش مهمی را در شیزوفرنی قدرت جمهوری اسلامی ایفا می‌کنند.

بطور کلی دیکتاتور در جمهوری اسلامی به وسیله‌ی ایجاد اضطراب عصبی، پیروان و گروه‌های حامی را آن‌چنان به خویشتن مقید می‌سازد که بدون خودیکی‌بینی با او نابود شوند. سپس دیکتاتور دستور ارتکاب کشتار می‌دهد؛ منتهی بر طبق موازینی که او اعلام می‌کند (نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸) چنین کشتاری نه تنها جرم و جنایت نیست، بلکه اعمالی اصولاً اخلاقی جلوه می‌کند. به همین علت است که کشتار مردم در ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ از سوی گروه‌های حامی گونه‌ای ادای دین به دیکتاتور و کاستن از بار اضطراب عصبی نهادینه‌شده است و نه تنها شرم‌آور نیست بلکه مایه‌ی افتخار است.

و خشونت عریان و ایجاد اضطراب دل بسته است بدون آن که دریابد توان برجانساندن جامعه‌ای که به پا خواسته را ندارد هر چند مشاوران خارجی به او امید می‌دهند. علاوه بر آن عمل کرد دیکتاتور هرگونه ایجاد اضطراب را منتفی کرده است به گونه‌ای که حتی اضطراب مابین گروه‌های حامی دیکتاتور نیز در حال رنگ‌باختن است. هرگونه ادامه‌دادن این وضعیت آن‌گونه که دیکتاتور می‌خواهد سبب آن می‌گردد که خواست‌های درون متنی در چارچوب تقابل دودویی حاکمیت - ملت، به نفع ملت تحکیم گردد و در قالب خواست اجتماعی از حفظ نظام گذر کند و ملت این تقابل را ساختارشکنی نظام، به سود خود پایان دهد.

## سیاست‌های تن

### فمینیسم و سیاست‌های تنانه

اصطلاح سیاست‌های تنانه به اعمال و سیاست‌هایی اشاره دارد که قدرت جامعه از طریق آن‌ها تن انسان را کنترل و مدیریت می‌کند. قدرت‌هایی که در سیاست‌های تنانه نقش کلیدی دارند عبارتند از قدرت نهادی که در دولت و قوانین نمود دارد، قدرت انضباطی که در تولید اقتصادی وجود دارند، قدرت قضاوت شخصی که در مصرف اعمال می‌شود، و قدرت فردی که در روابط خصوصی به اجرا درمی‌آید. افراد و جنبش‌ها هنگامی درگیر سیاست‌های تنانه می‌شوند که بکوشند تأثیرات سرکوب‌گرانه‌ی قدرت نهادی و بین فردی را بر کسانی که تن‌شان پست نشان‌گذاری شده است یا کسانی که حق کنترل بر تن‌شان را ندارند کاهش دهند.

سیاست‌های تنانه، نخستین بار در دهه‌ی ۱۹۷۰، در جنبش فمینیستی موج دوم آمریکا به کار رفت. این سیاست‌ها موجب پدیداری سیاست‌های فمینیستی و مباحث مربوط به سقط جنین شد. سیاست‌های تنانه اساسن به مبارزه علیه ابژه‌سازی از تن زنانه، به خشونت علیه زنان و دختران، و به کمپین‌هایی برای حقوق تولیدمثلی زنان پرداخت. «امر فردی، امری سیاسی است» به یک شعار تبدیل شد و دعوای خانگی بر سر حقوق برابر در خانه و در روابط جنسی را برای مبارزه برای حقوق برابر در حیطه‌ی عمومی ضروری دانست. این نوع از سیاست‌های تنانه، به قدرت و اقتدار زن بر تن خویش انگشت تاکید می‌گذارد. خیلی از فمینیست‌ها اعمالی که منجر به تفاوت‌هایی میان تن مردانه و زنانه شود را رد می‌کنند، و از این که پاهای و زیربغل‌های‌شان را بتراشند سر باز می‌زنند و از آرایش و زینت‌آلات و لباس‌های یک‌دست می‌پرهیزند. کتاب تن‌های ما، برده‌های ما، در ۱۹۷۳ منتشر شد و می‌خواست دانش زنان از کارشویه‌ی تن زنانه را گسترش و ژرفا بخشد، و به زنان این حق را می‌داد که در پی‌گیری

جلوگیری از هرگونه اعتراضی همسان، مهندسی انتخابات را در پیش گیرد و علاوه بر آن بیش از همیشه به نظامی‌گری روی آورد و در این زمینه از کارشناسان خارجی بخصوص از روسیه و چین که تجربه‌ی سرکوب و دیکتاتوری را دارا می‌باشند، کمک گرفته و به آن‌ها تکیه نماید.

دیگر دیکتاتور به هیچ وجه نمی‌خواست کوچک‌ترین تجربه‌ی تلخی از رای‌دادن اعتراضی باشد به همین علت حتی صلاحیت نمایندگان مجلس را نیز خود بررسی می‌کرد تا مطیع‌ترین‌ها امکان حضور یابند. روش‌های دیکتاتور در مهندسی انتخابات و انتخاب کارگزار مطیع، احمدی‌نژاد را در انتخابات ۱۳۸۴ از صندوق درآورد. احمدی‌نژاد به عنوان کارگزار دیکتاتور از یک سو ارباب را شدت بخشید و از سپاه یک حزب پادگانی بزرگ ساخت و از دیگر سو برای بسترسازی ایجاد اضطراب، دشمن‌های بسیاری را گرد آورد و حتی باکی نداشت که با تهدید حمله‌ی نظامی مواجهه شود. ادبیات دیکتاتور تنها در واژه‌ی دشمن خلاصه شد و ابزار و شیوه‌های جدید سرکوب تدارک دیده شده و حتی برای چگونگی سرکوب همایش‌های علمی برگزار گردید.

با این وجود عمل کرد جنبش ۱۸ تیر در شکستن فضای خویبگانی اجتماعی و شکل‌گرفتن و پدیدارشدن جنبش‌های اجتماعی در چارچوب استفاده از وضعیت پسامدرنیته و نوآوری‌های تکنولوژیکی ناشی از آن، کارکرد ایجاد اضطراب را مابین اکثریت جامعه از بین برد و شیوه‌های ارباب نه تنها تأثیرگذار نبود بل که شدت مخالفت را افزایش می‌داد. وضعیت بسیار وخیم اقتصادی نیز این امر را تشدید می‌کرد. علاوه بر آن، روزه‌های تکنولوژیکی ارتباط اجتماعی بدل به پنجره‌ای باز گردید که سطح خودآگاهی سیاسی و اجتماعی را در افراد جامعه افزایش می‌داد. میل اعتراضی در داخل گروه‌های کوچک شکل گرفت و در جامعه بسط یافت. تقابل دودویی حاکمیت - ملت به سطح آمد و شکاف ناشی از شیزوفرنی قدرت در جمهوری اسلامی از یک سو و اعتراض‌های اجتماعی جامعه از دیگر سو عمیق‌تر گردید. مطالبات مدنی سرکوب‌شده از سوی جامعه از حاکمیت مطالبه گردید.

در این وضعیت بود که انتخابات دهم شکل گرفت جامعه در پی تکرار اعتراض خود به وضعیت موجود در قالب مشارکت حداکثری و نه گفتن به کاندید دیکتاتور بود. از دیگر سو دیکتاتور هرگز نمی‌خواست وضعیت موجود تغییر یابد. کودتای انتخاباتی شکل گرفت. اشتباه بزرگ دیکتاتور انجام شد و پرده‌ها کنار رفت. اعتراض‌های میلیونی شکل گرفت. دیکتاتور، در چارچوب ارباب جامعه، دستور کشتار و سرکوب داد. مردم با وجود ارباب به خیابان‌ها آمدند. کشتار شکل گرفت ولی اعتراض خاموش نشد و تا اکنون به شدت ادامه دارد.

چنین وضعیتی در واقع نشان‌دهنده اوج تقابل دودویی شیزوفرنی جمهوری اسلامی و اعتراض‌های مردمی است. دیکتاتور خود را در آماج و مقابل اعتراض‌های مردمی قرار داده است ولی به ارباب



آفریقایی‌ها در معاملات برده آتلانتیک، به کالا بدل شدند، کشورهای غربی خو گرفتند که تفاوت‌های تنانه را برای انقیاد آفریقایی‌ها موجه نشان دهند. بر طبق منطق نژادپرستی، پوست سیاه در سوی منفی دوقطبی‌ای است که سوی مثبت و خوباش سفید است، و چهره‌ی پهن سیاه‌ها نمادِ هرزگی و فقدانِ هوش است، و تن عضلانی مردان و زنان سیاه‌پوست داد می‌زند که مناسبِ کارِ دشوارند. باور کرده‌اند که اندام جنسی افسانه‌ای مردان و زنان سیاه‌پوست جای‌گاهِ زیاده‌روی جنسی است، و قربانیان تجاوزهای جنسی و کشتارهای جنسی و اختگی را منسوب به سیاهان می‌کنند. ملیت‌های دیگر نیز موضوع چنین شخصیت‌پردازی‌های منفی قرار گرفته‌اند. برای نمونه، تنِ مکزیکی‌ها را پست و مناسبِ کار در مزرعه می‌دانند اما انگشت‌های ظریف و فرزندِ زنان آسیایی را مناسبِ کارهای ظریفی چون ساختن تراشه‌های رایانه‌ای می‌پندارند.

از آن‌جا که سیاست‌های تنانه، از یک سو قدرت کنترل تنانه و از سوی دیگر مقاومت و اعتراض به چنین قدرت‌هایی را زیر پوشش می‌گیرد، سیاست‌های تنانه هم می‌تواند از نژادپرستی حمایت کند و هم می‌تواند آن را به چالش کشد. جنبش حقوق مدنی، در ایالات متحده، سیاست‌های تنانه‌ی غالب در قوانین جیم کرو را برانداخت و موجب کاهش تفرقه‌ی نژادی شد. شعار «سیاه زیباست» یادآور لحظه‌ای در دهه‌ی ۱۹۶۰ است که آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار با هوشیاری تمام ارزش‌های مثبت را به خصیصه‌های جسمانی سیاه‌پوست‌ها نسبت دادند. سیاست‌های تنانه، در طول این دهه، شامل سبک‌دادن طبیعی و دست‌نخورده‌ی موی «آفریقایی» و پوشیدن لباس‌هایی بود که ملهم از آفریقا بودند.

## پیش به سوی تن کوئیر

س.م.

ما جز تن‌مان چیزی برای از دست دادن نداریم، حاشیه‌نشینان جهان بپا خیزید.

با کدام تن می‌توان رهایی را تجربه کرد؟ تن به انقیاد درآمده؟ تن مین‌گذاری شده توسط قدرت؟ آیا اساساً ما تنی از آن خود داریم؟ واگر نه، باید چه تنی را از آن خود کنیم؟

تکثر میل جنسی به حاشیه کشیده شده، چگونه می‌تواند دل متن دگرجنس‌گرایی اجباری را نشانه بگیرد؟ با چه سازوکاری در این نوشتار می‌توانم هم تربیون حاشیه‌نشستگان همجنس‌خواه و دوجنس‌گرا و ... در مقابل بولدوز دگرجنس‌گرایی اجباری باشم و در عین حال در قلمرو سیاست هویتی که این سوژه‌های به حاشیه تبعید شده را ناخواسته به انقیاد می‌کشاند، نیفتم؟

باز می‌گردم به اولین سوال این نوشتار، کدام تن رهایی‌بخش

شهوت جنسی و سلامت تولیدمثلی‌شان بسیار کوشا باشند.

سیاست‌های تنانه‌ی فمینیستی موج‌دومی، سکوت درباره‌ی تجاوز و آزار جنسی و خشونت علیه زنان و دختران را شکست، تجاوز و آزار و خشونت که از نظر اجتماعی تضمین‌کننده‌ی قدرت مردانه است. فمینیست‌هایی که در پایان سده‌ی بیستم، خشونت و تجاوز علیه زنان و دختران را پذیرفتند اما آرمان‌های جنسیتی فمینیست‌های موج‌دومی را بسیار محدود یافتند.

فمینیست‌های سده‌ی بیستمی، که گاهی فمینیست‌های موج‌سومی یا پسافمینیست‌ها نامیده می‌شدند، پیرایه‌های تنانه و اعمال جنسیتی‌ای مانند نقش‌های مردنمایانه‌ی جنسیتی، تلفیق جنسیتی، سبک‌های زندگی ترنس‌جندری، عمل‌های جراحی ترنس‌سکسچوالی، سوراخ کردن و خال کوبی تن را به کار می‌بردند.

تن‌های زنانه، محلی برای ستیز بر سر مباحث سقط جنین شدند. مبارزه‌ی درازمدت برای ایجاد حق زنان در مورد پایان دادن به آبستنی خودشان هنگامی به ثمر نشست که دادگاه عالی ایالات متحده حق سقط جنین را در مورد Roe v. Wade در ۱۹۷۴ تایید کرد. گرچه بی‌درنگ پس از این تصمیم، فعالان ضد سقط جنین دست به اعتراض علیه این حقوق زدند. فعالان ضد سقط جنین، این عمل را هم‌چون کشتن جنین می‌دانند، در حالی که مدافعان سقط جنین بر خیل زنانی انگشت می‌گذارند که در سقط‌جنین‌های غیرقانونی می‌میرند و، هم‌چنین، زنانی که اگر سقط‌جنین هم‌چنان غیرقانونی باشد به این خیل می‌پیوندند. در میادین رقابت بر سر مسئله‌ی کنترل فردی در مقابل کنترل اجتماعی بر آبستنی زنان، سقط‌جنین نمونه‌ی اصلی سیاست‌های بدن است.

مباحث مربوط به قوانین و تن زنان موجب جلبِ علاقه‌ی آن گروه از زنان شده است که احساس می‌کنند حکومت یا قدرت نهادی، نامنصفانه، بر تن ایشان کنترل اعمال می‌کند یا این که جامعه باید مسئولیت بیش‌تری برای مراقبت و محافظت از زنان و کودکان فراهم آورد. فعالان هر دو جبهه‌ی معترض و مدافع سقط‌جنین می‌کوشند تا برای زنان آبستن حقوق کاری ایجاد کنند و هم‌چنین برای والدین جدید حق پدری و مادری دست و پا کنند. این فعالان می‌گویند که حکومت قوانین و اخلاقیات بر معاملات تجاری جنسی منسوخ شده است، و سازمان‌های روسپی‌گری دارند از جرم‌زدایی از شغل‌شان تلاش می‌کنند.

## سیاست‌های رادیکال تنانه

تخصیص ویژگی‌های ارزشی، اخلاقی، فردی، و اجتماعی به افراد یا جمعیتی بر اساس رنگ پوست، ویژگی‌های چهره‌ای، اشکال تن، و آناتومی جنسی، عمدتاً در سیاست‌های رادیکال تنانه بررسی می‌شوند. این کنش‌ها (تخصیص‌ها) بیش‌تر در ایالات متحده برای نژادپرستی علیه آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار اعلام شد. همین که

اقتصاد دلالتی قدرت دگرجنس‌گرای فالوس‌محور مستقیمی بر بدن‌ها وارد می‌شود و سطوح آن را نشانه‌گذاری و مرزکشی می‌کند، از این رو ما با تقلیل امر جنسی به امر تناسلی مواجه می‌شویم! این تقلیل امر جنسی به امر تناسلی مبتنی بر امکان تولیدمثل در خدمت چه مناسباتی است؟ و چه کارکردی دارد؟ آیا در خدمت دوگانه‌سازی جنس نیست؟ در خدمت طبیعی‌سازی بدن و امکانات‌اش (تفاوت تناسلی) به مثابه‌ی امری طبیعی، پیشا فرهنگی نیست؟ و پیامدش محدود و کنترل کردن امکان میل‌ورزیدن بدن‌ها به جای هویت‌ها نیست؟ و در این صورت تقدیر ما همان بدن‌مان به مثابه‌ی امری پیشا فرهنگی نیست؟

آیا نباید مستقیماً، هم‌چون باتلر، دوگانه‌ی طبیعی فرض‌شده‌ی جنس را زیر سوال برد؟

وجود بدن به مثابه‌ی امری پیشا فرهنگی و طبیعی توهمی بیش نیست در خدمت این دوگانه‌سازی.

فوکو وظیفه‌ی تبارشناسی را آشکارسازی بدنی می‌داند که تماماً توسط تاریخ شکل گرفته و ادعا می‌کند تاریخ با مدل تمدن فرویدی بدن را به تباهی می‌کشانند.

ویتینگ اشاره بر آن دارد که یک اپیستمه‌ی خاص فرهنگی پیشینی «طبیعی‌گرایی» جنس را بنا می‌نهد.

باتلر با اشاره به ماجرای مبدل‌پوشان از اجراگری حرف می‌زند و سخت بر آن است که از این طریق دوگانه‌ی درون-بیرون، فرهنگ-طبیعت، مذکر-مونث را به چالش بکشاند؛ او بر آن است که این ذات، درون، طبیعت، یا هویت جنسیتی نیست که میل را می‌سازد بل که این اجراگری (کنش عادت‌وار است) که توهم انگارهای وجود این درون، طبیعت یا نوع هویت جنسیتی را می‌سازد.

آیا می‌توان از بدن پیشاتاریخی و طبیعی حرف زد؟ آیا دوگانه‌سازی جنس-جنسیت باز هم توپ را در زمین بازی دگرجنس‌گرایی اجباری فالوس‌محور نمی‌اندازد برای ساختن دوگانه‌ی اکثریت-اقلیت؟ ایریس یانگ تاکید می‌کند: که تولید جنسیت تنها موجب تثبیت کاذب جنسیت به نفع ساختارهای دگرجنس‌گرا و تنظیم تمایلات جنسی در قلمرو تناسلی می‌گردد.

در همین راستا، برای مثال، در بدن همجنس‌خواه یا دوجنس‌گرا در حین سکس ما با غیاب قسمت‌هایی از بدن دو طرف رابطه مواجه‌ایم که دقیقاً بر اساس نسخه‌ی تجویزی قدرت دگرجنس‌گرایی اجباری صورت می‌گیرد. (به‌خصوص در مردان و در فرهنگ گِی می‌توان این انگاره‌های تحمیلی را دید). از این رو باید کل مناسبات این سیاست هویتی را بر هم زد.

برای مورد ستم قرار نگرفتن در تمام سویه‌های زندگی در مقابل این قدرت، باید سوژه‌های تازه دست‌وپا کرد. سوژه‌ای که در دوگانه‌های این قدرت به انقیاد کشیده نشود.

است؟

بی‌شک برای فرار از دوگانه‌های برساخته شده، دگرجنس‌گرا-همجنس‌گرا، اکثریت-اقلیت که اتفاقاً ساخته‌ی دسته گفتمان قدرت دگرجنس‌گرایی اجباری است باید چاره‌ای اندیشید.

از این رو منظور از تن‌رهایی‌بخش در مقابل تن به انقیاد درآمده و مین‌گذاری شده در دام دگرجنس‌گرایی اجباری مردسالار، نه تن همجنس‌خواه، نه تن دوجنس‌گرا است.

در این‌جا تن‌رهایی‌بخش تنها همان تن شالوده‌شکن است، تن سیال‌شده، تن گریزان از هویت‌ها، تن کوئیریزه شده است. تمام این نوشتار به چرایی این انتخاب به عنوان آلترناتیو رهایی‌بخش می‌پردازد.

از سر ناچار باید بگویم تن همجنس‌گرا هرگز آنتی‌تزدگرجنس‌گرایی اجباری نیست و نبوده است، چرا که در عین آن که قدرت مردسالار دگرجنس‌گرای اجباری مستقیماً بر تمام سطوح آن ستم وارد می‌کند خود اتفاقاً آن را به عنوان دیگری کوچک، دیگری در اقلیت برمی‌سازد و از همین در اقلیت‌بودگی این هویت برساخته است که خود را به عنوان دیگری بزرگ، اکثریتی و به اصطلاح طبیعی معرفی و تحمیل می‌کند. در واقع قدرت برای بقای خود نیاز به وجود این دیگری در اقلیت‌رفته، حاشیه‌شده دارد در همان دستگاه گفتمانی خدایگان-بنده‌ای این ادعا را می‌توان اثبات کرد.

در واقع این دیگری کوچک (و به اصطلاح گفتمان قدرت حاکم در اقلیتی) به این اکثریت تخیلی پوچ جعلی واقعیت می‌بخشد و موجب بقای آن می‌گردد.

این قدرت خدایگانی با در حاشیه نگه‌داشتن تکثر امر جنسی و بعد مجوز زیسته‌ی پست‌خانه‌ای، قرنطینه‌ای، جزیره‌ای دادن به آن برای خود فیگور طبیعی، نرمال و اکثریتی می‌سازد و هم فیگور دفاع از حقوق دگرباشان. (خود اصطلاح دگرباشی بصورت نمادین در زبان، سوژه‌های حاشیه‌نشین را به عنوان دیگری کوچک مقید می‌کند و موجب تثبیت حاشیه‌نشینی آن‌ها و موقعیت خدایگانی خود می‌شود). از این حیث، سیاست هویتی تا زمانی که خود را به امر کلی گره نزند اتفاقاً در داخل گفتمان مردسالار دگرجنس‌گرای اجباری باقی مانده و تنظیم می‌شود، از سبک زیسته‌ی اجتماعی گرفته تا فرم اروتیزه‌شدن بدن آنان را این قدرت به اصطلاح اکثریتی بر می‌سازد و کنترل می‌کند.

آیا نوع میل، شیوه‌ی زیست، مناسبات روابطی و حتی سکس دو همجنس‌گرا را می‌توان بیرون از تنظیمات اقتصاد دلالتی هتروسکشوالیته‌ی فالوس‌محور دید؟ آیا این قدرت تمام سیطره‌های زیسته‌ی آنان را ترسیم نمی‌کند؟

باید توهم «بدن جنسی‌شده»ی همجنس‌گرا به عنوان ساختار جدا و بیرون از الزامات فرداست-فروستانه سیاست‌های مردسالارانه‌ی دگرجنس‌گرا را سخت به چالش کشید.

آمیزش به هدف تولید و تداوم نسل از دایره‌ی امرجنسی مواجه‌ایم و آمیزش فقط به منظور کسب لذت، نه تولید نیروی کار یا تداوم نسل جای آن را می‌گیرد.)

تماس بدن با بدن کوئیریزه‌شده، جای‌گزین {تماس} هویت با هویت، زمانی می‌تواند این قدرت خدایگانی در راستای حفظ نظم موجود را به چالش بکشد که نه به عنوان مازاد امرجنسی، یا ماجراجویی و تجربه‌ای تازه بل که به عنوان خود و متن اصلی امرجنسی معرفی شود. همان تن سیال، تن شالوده‌شکن مبتنی بر اروتیزه‌شدن تمام نقاط آن، تنی که کلیشه‌های تحمیل‌شده را نابود می‌کند و درهای میل‌ورزیدن را بدون موانع و مین‌گذاری‌های هموفوبیک می‌گشاید. تن کوئیر

فکر می‌کنم با انتخاب تن کوئیر به مثابه‌ی لذت‌افزون و استراتژی سیاسی ما، می‌توانیم تن به‌حاشیه‌رانده‌شدگان را، تکثر میل جنسی، تن دوجنس‌گراها، تن به‌اصطلاح همجنس‌گراها و حتی تن زنان به‌اصطلاح دگرجنس‌گرا (استفاده از واژه‌ی «به‌اصطلاح» برای نیفتادن در دام نوشتار هویتی است) را از کالای لوکس فیگوربخش قدرت جعلی، متوهم نجات داده و بر ستم پست‌خانه‌ای و دراقلمی فائق آییم چرا که در این صورت خدایگان فالوس‌محور اجباری از هستی ساقط می‌گردند.

پیش به سوی تن کوئیریزه‌شده

## مالیخولیایی در باره‌ی مالیخولیای بدن امین قضایی

### لکان، تن از هم پاشیده و «من» به عنوان یک چشم

این مقاله غمگین است. من دست و پاهای خودم نیستم، هیچ نیازی هم نیست شکم، قلب، معده، روده یا کله داشته باشم، هر وقت پاهای خودم را تکان دادم می‌توانم پاهای خودم باشم. در ثانی اگر دست‌های خودم را جزئی از خودم بدانم، در این صورت همیشه جزئی از من باقی می‌ماند. یک رابطه‌ی ثابت جزء و کل بین دست و من برای همیشه باقی می‌ماند. اما اگر من دست خودم نباشم، هر وقت که بخواهم می‌توانم دست خودم باشم. رابطه‌ی من با اجزای بدن خودم از نوع «داشتن» نیست بل که از نوع «بودن» است. گاهی دست هستم هروقت هم که بخواهم نیستم. وقتی راه می‌روم می‌توانم پا باشم، اما مجبور نیستم همیشه فکر کنم که پاهایی دارم. بدن به من کمک می‌کند که اعضای‌اش را فراموش کنم. پس چرا که نه؟

من یک تصویر گشتالتی و آینه‌ای از مجموعه‌ی اعضای یک بدن هستم. صرفاً رابطه‌ی انعکاسی من با دیگری است که این مفهوم «خود» را در من بوجود می‌آورد. در واقع «خود» فقط به خاطر این

تنی تازه، سیال را به میدان کشاند، تنی ساختارشکن که درحاشیه نمی‌ماند، تنی که با تن دیگر می‌آمیزد نه با هویتی دیگر؛ تن کوئیر.

بدن را باید دوباره جنسی کرد. ساختار غیاب و حضور بخش‌های مختلف‌اش را که تنظیم‌شده‌ی قدرت دگرجنس‌گرایی اجباری است، لت و پار کرد. هذیان‌ات و چرن‌دیات طبیعی جلوه داده شده‌ی قدرت حاکم را سخت به چالش کشید.

چه کسی می‌گوید که لذت واژنی در زنان بیش‌تر از لذت کلیتروسی است؟ لذت مقعدی در مردان کم‌تر از لذت تناسلی است؟ یا لذت‌بردن از سوراخ کون افراد را در موقعیت فرودستانه نسبت به لذت‌بردن از فروکردن کیر قرار می‌دهد؟ یا لذت تن‌بازی کم‌تر از لذت فالوس‌محور است؟ آیا این‌ها همه بر ساخته‌ی گفتمان مسلط مردسالارانه‌ی دگرجنس‌گرایانه‌های هموفوبیک نیستند؟ آیا حوزه‌ی میل، به‌شدت، هموفوبیک و فالوس‌محور صورت‌بندی نشده است؟

راه برون‌رفت از رابطه‌ی فرادست-فرو دست تحمیل‌شده‌ی قدرت، بی‌شک ساختن هویت‌های حاشیه‌نشین نیست، همان‌طور که گفته شد، این قواعد خدایگانی خود را بر فرهنگ حاشیه‌نشین تحمیل و مناسبات آن‌ها را تنظیم می‌کند (به عنوان مثال، در بسیاری از روابط گی، مردسالاری و قدرت زبان و ادبیات دگرجنس‌گرایی اجباری به‌شدت بر روابط حاکم است به طوری که کسانی که لذت مقعدی می‌برند (اصطلاح «مفعول» استفاده از زبان و فرهنگ اقتصاد دلالتی فالوس‌محور را به خوبی نشان می‌دهد)، خود، تحت ستم گی‌هایی قرار می‌گیرند که لذت تناسلی می‌برند (استفاده از واژه‌ی «فاعل» با تمام قدرت نمادین‌اش بازهم از همان ساختار!)).

باید کار دیگر کرد؟ حرف‌زدن از تن همجنس‌خواه یا دوجنس‌خواه یا ترانس‌سکشوال را باید متوقف کرد و تن هتروسکشوال را به چالش کشاند. هیچ تنی هتروسکشوال نیست چون اساساً امر جنسی فقط امر تناسلی مبتنی بر تولید مثل نیست (این بدان معنا نیست که رابطه‌ی تناسلی مبتنی بر تولیدمثل را امر جنسی ندانیم بل که آن را باید فرمی از فرم‌های متکثر امرجنسی فرض کنیم) امر جنسی را باید از زیر آوار ارتباط هویت‌ها در آورد آن را با لذت تماس بدن با بدن از نو بازتعریف کرد، و در این بین، دقت به این نکته ضروری است که استفاده از تن‌بازی (تماس بدن با بدن نه هویت با هویت) اگر به عنوان امری جدا و یا مازاد از عمل جنسی در نظر گرفته شود خود اتفاقاً به شدت از ساختار هموفوبیکی تبعیت می‌کند که اقتصاد دلالتی قدرت با استفاده از آن سعی بر اصریل، طبیعی نشان‌دادن عمل جنسی هویت‌محور، تناسلی مبتنی بر امکان تولیدمثل می‌کند تا هم‌چنان وجود تنها دوگانه‌ی جنس زن-مرد را به عنوان امری پیش‌افرونگی و طبیعی تثبیت کند. (البته امروزه حرف از امکان لقاح مصنوعی زیر آب این بنیان طبیعی‌فرض‌شده را نیز شده است، ما با حاشیه‌نشستن



اندازه‌ی چشم‌تان باشید. فیلم‌هایی که درباره‌ی مرد نامرئی ساخته شدند را تصور کنید که ابتدا دست و سپس پاها و بعد کل بدن و در نهایت چشم‌ها ناپدید می‌شوند. این نوع ناپدیدشدن، چیزی نیست جز تجربه‌ی تن از هم پاشیده که به صورت نامرئی شدن تخیل می‌شود. اکنون بدن من از روی پتو، مانند تپه و ماهورهای کوچکی به نظر می‌آید. اما این «من» جدید که به اندازه‌ی یک چشم است می‌تواند راه هم برود! این راه‌رفتن با تغییر ماهیت انجام می‌شود. من در این جا چشم هستم، برای این که لحظه‌ای بعد جای دیگری باشم، انگشت شصت پای‌ام خواهم بود. به این ترتیب به سرعت برق نقل مکان می‌کنم. پیاپیستی را تصور کنید که هر لحظه به یکی از سرانگشتانی تبدیل می‌شود که روی کلیدها فرود می‌آید. او فقط با همین دگرگونی منیت می‌تواند پیانو بزند، در غیر این صورت اگر به استفاده‌ای ابزاری از دستان‌اش توجه کند، ناگهان تمرکز خود را از دست خواهد داد.

کوچک‌شدن آرزویی برای بازگشت به جهان نوزادی یا کودکی نیست، بلکه نفرتی است که ما از «خود» انعکاسی و ساختگی‌مان داریم. چه کسی دوست دارد بچه‌ی مدرسه‌ای حقیری ده یا دوازده ساله باشد که در میان صدها شاگرد مدرسه‌ای پر سرو صدا وول بزند و مجبور باشد از یک خط‌کش سی‌سانتی متری بترسد. «خود» او همیشه به خاطر انجام‌ندادن تکالیفش در معرض تحقیر و توهین قرار دارد. او مخالف است. شک ندارم که مخالف است اما نمی‌تواند برود عضو حزب کمونیست شود. یک وسوسه‌ی غریب و مالیخولیایی در او وجود دارد که بتواند از دست «خود» فرار کند. می‌تواند تصور کند، یک شخصیت بالغ است. اما او می‌تواند تصور کند که «خود» یا بدن او یک سفینه‌ی فضایی است که یک آدم کوچولو در پشت چشمان‌اش او را هدایت می‌کند، او ترجیح خواهد داد شخصیت قهرمان اما کوچک‌تری باشد که کاپیتان یک آدمک غول‌پیکر است تا این که شخصیت بزرگ‌تر اما حقیرتر یک بچه‌مدرسه‌ای باشد. می‌توانیم فیلم جدید ویلی اسمیت را به یاد آوریم که آدم کوچولوهای فضایی یک سفینه‌ی فضایی به شکل انسان دارند. اما ترجیح می‌دهم به یاد فیلم جان مالکوویچ بودن بیافتم. در این جا قهرمان داستان شخصیت حقیر عروسک‌گردانی است که از طریق یک تونل موفق می‌شود در جلد مالکوویچ فرو برود. او ترجیح می‌دهد «خود» تحقیرشده‌اش را رها کند و آدم کوچولویی درون پوست جان مالکوویچ یعنی یک چهره‌ی برجسته و محبوب باشد.

### کوچک‌تر شدن، باز هم کوچک‌تر شدن

کودکی که در صف و یا کلاس شلوغ می‌کند، سربازی که نظم و ترتیب صفوف سربازان را برهم زده است دالی است که دست از دلالت‌کردن برداشته است. لغزش زبانی، لغزش اجتماعی هم هست. هر خطی از آن می‌ترسد. آوای کودک در زبان یاد می‌گیرند

وجود دارد که «من» بتوانم با مردم ارتباطی زبانی برقرار کنم. «خود» همان چیزی است که مردم در رابطه با من، تصور می‌کنند و من هم مجبورم همیشه به این خودی که دیگران از من دارند، تبدیل بشوم. «خود» در زبان شکل می‌گیرد، اما ما خیلی هم از این «خود» راضی نیستیم، به سادگی در معرض تهاجم و نفوذ قرار می‌گیرد. زبان خوب می‌داند که ما را چگونه تحقیر کند. حتی میان «تو» و «شما» آن قدر فاصله هست که هر تحقیری را می‌توان در آن گنجانند. اما در کجا می‌توانم از دست این «خود» رها شوم. در کجا می‌توانم دوباره بدن از هم پاشیده‌ی خودم را بدست آورم؟ در بستر.

پتو، محفظه‌ی کوچکی در اتاق خواب‌ام ایجاد می‌کند، فضای تنگ و تاریکی که به زهدان شبیه است، بستر فقط جایی نیست که ما در آن می‌خوابیم بل که نقطه‌ی تبعیدی از زبان است. من در بستر می‌توانم هر کاری که بخوام انجام دهم. مخفی‌ترین اعمال انسانی در بستر انجام می‌شود، ما به بستر نمی‌رویم که بخوابیم می‌رویم که خود و تمامی امیال‌مان را هم به آن جا تبعید کنیم. رابطه‌ی انعکاسی «خود» در «دیگری» قطع می‌شود. من می‌توانم دیگر خودم نباشم، برای این کار نیاز به ذهنی مالیخولیایی داریم، دیگران به تمامی بدن ما با هم احتیاج دارند تا تصویری از ما در ذهن آن‌ها کامل شود. آن‌ها وقتی با ما صحبت می‌کنند با گشتالشی از کل بدن ما صحبت می‌کنند، اما من در بستر نیازی به همراهی کل بدن با تجربه‌ی بلاواسطه از خودم ندارم. ما معمولاً این کار را با غلت‌زدن در رخت‌خواب انجام می‌دهیم. اعضای بدن ما ولو می‌شود، می‌خواهیم پاها و دستهای‌مان را احساس نکنیم. این فقط برای راحت‌خوابیدن نیست، خود این کار لذت‌بخش است، تجربه‌ای است متفاوت. اول از همه پاهای خودم را فراموش می‌کنم. به شکل و کمر هم احتیاجی ندارم، دست‌ها هم اضافی هستند. من دیگری کلیتی نیستم که این اعضا را دارم، من می‌توانم هر کدام از این اعضا که دل‌ام بخواهد باشم. من برای این که خودم را تجربه کنم نیازی به کلیت بدن‌ام ندارم. اما من همیشه ترجیح می‌دهم چشم‌های‌ام باشم. چشم آخرین جایی است که به خواب می‌رود.

ابتدا کل بدن‌ام هستم، بعد پاها، بعد دست‌ها و در نهایت فقط چشم‌های‌ام می‌شوم. اما من فقط چشم نمی‌شوم، به اندازه‌ی چشم هم می‌شوم. در این صورت کل بدن‌ام و پتو و تخت خواب شبیه کوهستانی می‌شوند که «چشم» یعنی همان «من» در آن جا زندگی می‌کند. در یک لحظه من کوچک می‌شوم چون چشم من می‌تواند به موجودی به اندازه‌ی همان چشم تعلق داشته باشد، اگر بدن خودم را فراموش کنم، من چرا نباید به اندازه‌ی چشم‌های‌ام باشم. چشم به شما یک تصویر می‌دهد اما اندازه‌ی این تصویر، اندازه‌ی بدن شما را منعکس نمی‌کند. پس این امکان فراهم است که شما به

## دو روش خرید کردن

نفرین بر ستایش بی‌هوده و ریاکارانه از دوران کودکی به عنوان جهانی معصوم و عاری از مسئولیت. چه کسی علاقه دارد در جهان غول‌های چهارمتری زندگی کند که همه چیز را برای خودشان و در ابعادی غول‌آسا ساخته باشند؟ در عوض روان‌کاوی چه می‌کند، جز این که از کودک یک هیولایی کوچک تناسلی و یک نیروی مکنده‌ی جنسی می‌سازد؟ پسران می‌توانند به جای آن که دهان یا مقعد باشند فالوس باشند یا دختران به جای اینکه کلیتوریس باشند، واژن می‌شوند. اما این فقط نگاشتی جزئی از کلیه‌ی امکان‌های حرکت در تن از هم پاشیده است. تصور کنید در جمعی تمسخر می‌شوید، ناگهان در روابط تعادلی گفتگو، حفره‌ای خالی می‌شود و شما احساس می‌کنید در آن فرو می‌روید. از لحاظ پاتافیزیکی واقعا چنین اتفاقی می‌افتد. این ضرب‌المثل که دل‌ام می‌خواست زمین دهان باز کند و من را در خود فرو ببرد، استعاره‌ای است از همین امر. ناگهان کلیت خیالی که دیگران آن را به عنوان «خود» شما منعکس می‌کردند، از بین می‌رود. آن‌ها دیگر چیزی را از شما منعکس نمی‌کنند. دهان باز کردن زمین، یعنی خالی کردن اتمسفر زبان و بازگشتی به بستر = زهدان = داخل زمین تا در آن‌جا دوباره بتوانید کلیت خود را بازسازی کنید. کودکی که توسط والدین تنبیه می‌شود و یا قهر می‌کند به داخل کمد می‌رود. شما احساس می‌کنید که می‌خواهید آب شوید، دیده نشوید، در خود فرو روید، چون می‌خواهید بدن اجتماعی‌تان را از دست بدهید، و نقطه‌ی تمرکزتان را به جای دیگر منتقل کنید. می‌خواهید از هم پاشیده شوید، آب شوید!

وقتی ما افتخار می‌کنیم، سرمان را بالا می‌گیریم، یعنی نقطه‌ی تمرکز ما، آن‌چه که من هستم با «خود» گشتالتی و انعکاسی یکسان می‌شود. اما وقتی خجالت می‌کشم، سرم را پایین می‌گیرم. دیگران به چشمان یا پیشانی من نگاه می‌کنند و من به نقطه‌ای دیگر. من فرش می‌شوم، «خود» هم‌چنان کله‌ی من است، آن‌ها نگاه من را دنبال می‌کنند، من، در، پنجره، زانو، جوراب‌های پا یا چیزی دیگری می‌شوم. آن‌ها از بازی من سر در نمی‌آورند.

کودکان همیشه به سادگی از اتمسفر زبان پدر فرار می‌کنند. دو روش خرید وجود دارد: شما وارد مغازه می‌شوید کالای مورد نظر خود را درخواست می‌کنید، مغازه‌دار آن را برای شما می‌آورد و یا شما را به سمت مشخصی هدایت می‌کند، سپس شما پول را پرداخت می‌کنید و کالا را برمی‌دارید. روش دوم، به این صورت است که شما وارد مغازه می‌شوید، در مغازه نگاه می‌کنید، کالا را پیدا می‌کنید و برمی‌دارید و بعد پول آن را پرداخت می‌کنید. کودکان اغلب به روش دوم عمل می‌کنند. این کار مانع گفتگو می‌شود. لذتی که بزرگسال از خرید کردن می‌برد، تقاضا کردن است، من چیزی می‌خواهم، یعنی من پول‌اش را دارم، می‌توانم آن را از تو درخواست کنم و دستور می‌دهم و تو را دعوت به یک مبادله می‌کنم. اما کودک از اتمسفر

که دیگری باشند، به مدلول اشاره کنند و دالی باشند برای فالوس. برای چیزی که نمی‌دانند چیست، اما می‌دانند آن چیز نیستند، بعد یاد می‌گیرند که آن چیز باشند. آواها یکی یکی به دال تبدیل می‌شوند و در صفوف مرتب زنجیره‌های دلالتی قرار می‌گیرند. این زنجیره‌های دلالتی همان زنجیره‌های اجتماعی هم هستند. ما می‌توانیم زبان را رها کنیم و سوت بزنیم، موسیقی بنوازیم، شعر بگوییم، سرود بخوانیم، آوا در شعر و موسیقی اجازه دارد که دلالت نکند. جنون اجازه دارد که به هنر تبدیل شود. اما تمامی این مجراهای فرهنگی یک آلترناتیو جدی‌تری هم دارند که هیچ‌گاه به فرهنگ در نیامده است و در واقع تحت کنترل قرار نگرفته است. آلترناتیو مالیخولیایی این است که بدن را به یک‌باره به زبان واگذاریم و اجازه دهیم به اتمسفر پدر تبدیل شود. کودک می‌تواند هم‌چنان همان پسر یا دختر کوچولوی پدر و مادر باشد، اما وقتی به داخل کمد می‌رود به پسری تبدیل می‌شود که از خانه فرار کرده است، وقتی از زبان عروسک‌های‌اش سخن می‌گوید به دختری تبدیل می‌شود که خودش مادرش است، وقتی سرباز درست هنگامی که باید گوش به فرمان بعدی باشد، به پرنده‌ای تبدیل می‌شود که از بالای سرش می‌گذرد، وقتی زندانی درست هنگامی که تحت فشار و شکنجه‌ی بازجویی قرار می‌گیرد، به شعری تبدیل می‌شود که زمزمه می‌کند. درست است که بدن به انضباط درمی‌آید اما «من» این سنگر را رها می‌کند و به نقطه‌ی تمرکزش تبدیل می‌شود.

چه کسی می‌تواند بگوید من کلیتی هستم که دیگری به بدن من دلالت می‌کند. درست است که راه‌کار من خیالی است، اما واقعیت یا درست‌تر، آن‌چه ما واقعی می‌خوانیم، هم زیرمجموعه‌ای از تخیل است. واقعیت خیالی است پذیرفته شده. هم امر جزئی خیالی است و هم امر کلی و بدتر این که رابطه‌ی کلی و جزئی هم خیالی است. پس «خود» در یک فضای تخیلی ساخته می‌شود، می‌توان «خودی» ابتکاری بوجود آورد که از نقطه‌ی تمرکز ساخته شده باشد. «من» الزاما بدنی نیست که نگاه می‌کند، می‌تواند ابژه‌ای باشد که به آن نگاه می‌کنم. من از لحاظ فیزیکی، کوچک‌تر می‌شوم تا از لحاظ اجتماعی کوچک نشوم. وقتی آلیس در سرزمین عجایب به نیمه‌ای از قارچ گاز می‌زند، فقط کوچک‌تر نمی‌شود بل که هم‌چنان به کوچک‌تر شدن ادامه می‌دهد تا زمانی که نیمه‌ی دیگر قارچ را بخورد. آن‌چه آلیس می‌شود، کوچک شدن نیست بل که کوچک‌تر شدن است. او به یک چیز دیگر تبدیل نمی‌شود بل که به شدن تبدیل می‌شود. شدنی از نوع کوچک‌تر شدن. سرباز کوچک‌تر از سرهنگ است. کودک کوچک‌تر از پدرش هست. آن‌چه بین این‌ها وجود دارد یک رابطه‌ی دوسره است. اما کوچک‌تر شدن ما را از رابطه‌ی کوچک/بزرگ جدا می‌کند. کوچک‌تر شدن، نسبت را رها می‌کند و پیش خودش بزرگ می‌شود. پدر پسری است که «بزرگ» شده است، اما من فقط پسری هستم که «بزرگ‌تر» شده است.

پنداشت بنیادین نقد خواننده-محور آن است که هیچ متنی وجود ندارد که صرفاً یک معنی ذاتی داشته باشد، بل که معانی ممکن بسیاری دارد که خواننده بدان‌ها می‌رسد. این ایده هم در سنت مسیحی و هم در سنت یهودی بسیار آشناست. یهودیت اولیه، از «هفت چهره‌ی تورات»، استعاره‌ی معانی چندگانه سخن گفته است. آگوستین قدیس کوشید تا نه معنی جداگانه از هر یک از آیه‌های آغازین کتاب مقدس به دست دهد، و مسیحیت قرون وسطی پذیرفت که هر آیه‌ی بابل دست کم چهار معنی دارد: ظاهری، تمثیلی، مجازی، و روحانی. در حالی که نویسندگان اولیه، در هر دو سنت، معانی ذاتی متن را می‌فهمیدند، اما امروزه ما می‌دانیم که آن معانی از تعامل بین متن و خواننده آفریده می‌شوند، و مسئولیت معنی‌سازی را هم بر دوش خواننده می‌گذارد و هم بر دوش خود متن.

ساختارگرایی اجتماعی و تئوری خواننده-محوری به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم که ما به غیر از صفحه‌های چاپی، چیزهای بسیاری دیگری را نیز معنی‌خوانی می‌کنیم. چیزهایی که قادریم درون یک متن ببینیم و ارزش‌گذاری کنیم و واکنش نشان دهیم از نظر اجتماعی ساخته شده‌اند، و معانی‌ای که ما از هر چه با آن روبرو می‌شویم استخراج می‌کنیم برآمد همان اولوبیتی است که درون ما اسکان یافته بود، و به دست تعامل پیچیده‌ی فرهنگ و تجربه‌ی زندگی و نیاز فردی شکل می‌گیرد.

ما حالا می‌توانیم تن‌ها را به مثابه‌ی متنی بی‌متن بفهمیم که خارج از آن‌ها معنی‌های‌شان خوانده می‌شوند. مطالعه‌ی تن انسان به مثابه‌ی ابزاری استعاری، گاهی «آناتومی اجتماعی انسان» نامیده می‌شود. داتون آن را این‌گونه توصیف می‌کند:

از این زاویه، تن انسان را تنها می‌توان در بافت ساختار اجتماعی واقعیت فهمید؛ خود تن، یک برساخته‌ی اجتماعی است، ابزاری است که هویت و ارزش ما را می‌سازد و می‌آزماید و اعتبار می‌بخشد تا بیان یا اجرای اجتماعی یابند.

تن انسان یک صفحه‌ی خالی نیست که هنوز چیزی روی‌اش نوشته نشده است. بل که متن بی‌متنی است که خوانندگان بسیاری معنی‌اش را می‌خوانند، خواه دعوت شده باشند به خواندن خواه نه. تن انسان متنی است که تقریباً همیشه از بیرون خوانده می‌شود (خواننده معانی را فرافکنی می‌کند)، اما همیشه مستعد است که از درون هم خوانده شود، یعنی ممکن است صاحب تن بر متن کنترل یابد و آن را تفسیر کند، معانی یگانه‌ای بسازد و جایگاه بالاتری بدان‌ها دهد.

**معنی‌گذاری، نگاه خیره‌ی مردانه، و روابط اجتماعی هم‌جنسی**  
خواندن، نشان‌دهنده‌ی «معنی‌گذاری» (objectify) است. ما این قصه‌ی رضایت‌بخش را ادامه می‌دهیم که مواجهه با یک متن یک رابطه‌ی من-تو است، گرچه تاریخ نص‌گرایی و بنیادگرایی دینی عمدتاً از آن با رابطه‌ی من-آن یاد می‌کنند. در واقع، ما نمی‌توانیم

زبان فرار می‌کند به همین خاطر آن‌ها فقط بلدند از بقالی‌ها خرید کنند یا از مغازه‌هایی که جنس‌شان را در دسترس آزاد قرار می‌دهند. خرید بدون مکالمه، یعنی حرکت از لابلای مجراهای امر اجتماعی که همیشه امری زبانی است. مانند زندگی در جامعه‌ای که زبان آن را نمی‌دانید، شما راه نمی‌روید، راه خود را پیدا می‌کنید. زندگی نمی‌کنید، به سر می‌برید یا از سر می‌گذرانید. فیزیک بدن و قوانین انعکاسی حاکم بر «خود» گشتالتی، زیرمجموعه‌ای از پاتافیزیک بدن از هم پاشیده و من متغیری است که با منطق‌های «شدن» خود را جابجا می‌کند.

## تن مردانه به مثابه‌ی متن

### فیلیپ کولبرستون

The Journal of the Society for Textual Reasoning, ۱۹۹۸، شماره‌ی ۷

### ترجمه‌ی حمید پرنیان

زنی از من پرسید: «چرا تن زنانه همیشه به عنوان بیگانه، دیگری، و دل‌ربا بررسی و انگاریده می‌شود؟ چرا تن مردانه چنین نمی‌شود؟» هیچ واقعیتی به عنوان تن مردانه‌ی دگرجنس‌گرا وجود ندارد، زیرا «تن مردانه‌ی دگرجنس‌گرا» یک متن بی‌متن اجتماعن-ساختاریافته‌ای است که جلوی هر کوششی برای خواندن معنی‌اش را می‌گیرد. ما به اندازه‌ی کافی می‌دانیم که چه رخ می‌دهد وقتی نگاه خیره‌ی مرد دگرجنس‌گرا به زنان می‌افتد. اما وقتی همین نگاه خیره بر مرد دگرجنس‌گرای دیگری می‌افتد چه؟ وقتی مرد دگرجنس‌گرا نگاه خیره‌اش به خودش می‌افتد چه؟ نویسندگانی مانند روزالیند کوارد و ماکسین شیتس-جامنستون از نبود چنین بررسی و واکاوی‌ای ابراز ناخشنودی کرده‌اند، و افزون بر آن به نظر می‌رسد که تن مردانه، این متن بی‌متن، در دو دهه‌ی گذشته کاملاً خودش را غایب کرده است.

ساختارگرایی اجتماعی می‌گوید که هویت انسان، هم فردی و هم بین‌فردی، محصول بافت اجتماعی‌ای است که وی در آن زندگی می‌کند. بافت اجتماعی به ما می‌آموزاند که آیا اجازه داریم چیزی را احساس کنیم یا نه، و آیا اجازه داریم احساسات خویش را بروز دهیم یا نه؛ چه روابطی اجباری، مرجح، الزامی، انتخابی، یا ناخوشایند است؛ رویاهای مان چه می‌تواند باشد و چه چیزهایی را هرگز نباید رویاپردازی کنیم؛ چه آرزوهایی درون قلمروی امکانات هست و چه آرزوهایی نیست؛ و استانداردهای عمومی زیبایی و فضیلت و حسن چیست. ساختارگرایی اجتماعی، وقتی به ما می‌آموزاند که چگونه بنگریم پس در واقع ما را می‌آفریند: چه چیزی ارزشمند است و واکنش‌مان در مقابل چیز ارزشمند چه باید باشد.



جنسی بین هر یک از مردان و زن جدی است. این کشش هنگامی بیش تر و شدیدتر می شود که هر دو مرد تشخیص دهند که می توانند به وسیله ای اتحاد با دو عضو دیگر مثلث، قدرت و تاثیر بیش تری انباشته کنند. از آن جا که زنان به ندرت دارای قدرت هستند، {پس} تنها شانس برای ایجاد اتحاد مرد دیگر است. این اتحاد ممکن است به شکل های هم کاری یا رقابت یا حتی تعرض باشد. نمی توان این اتحاد (به عنوان دلالتی قدرت) را، صرف نظر از شکل اش، رد کرد. این تمایل به اتحاد قدرت با مرد دیگر، یکی از شکل های غیرتناسلی اروس است، این تمایل و کشش جنسی، تکانه های شدیدی برای روابط اجتماعی هم جنسی می آفریند. سجویک حتی آن کشش را «شدید و نیرومند» توصیف می کند. بیش تر مردان، هر گاه دست دهد، این گونه عمل می کنند، گرچه شمار اندکی از ایشان از آن آگاهند.

نگاه خیره مردانه نه تنها معنی گذاری می کند، بل که باید معنی گذاری کند تا از منظر رابطه ای اجتماعی هم جنسی کاربرد پیدا کند. خنده دار این جاست که نظام هوموسوشیال زمانی می تواند ادامه پیدا کند که مردان نگاه خیره شان را از یک دگر بگیرانند؛ این نگاه خیره، هر چند مجازا، بایستی بر یک زن تمرکز داشته باشد. همان گونه که دی. اچ. لارنس نشان داده است، هنگامی که نگاه خیره مردانه به مرد دیگری انداخته می شود رابطه ای اجتماعی هم جنسی در خطر تبدیل شدن به هومواروتیسم (homoeroticism) قرار می گیرد. پس، پدرشاهی بر این پنداشت ساخته می شود که تن مردانه متنی است که به مردان دیگر اجازه نمی دهد آن را بخوانند. وقتی به چنین کاری اجازه داده شود، پایه ی قدرت و کنترل ویران می شود.

من، همین که درباره ی نوشتن این مقاله می اندیشیدم، تصمیم گرفتم که از میان مردانی که بیش تر با ایشان دم خور هستم نظرخواهی کنم. توی یک مهمانی، گوشه ای نشستم و از ایشان پرسیدم «وقتی زنی وارد این اتاق می شود اولین چیزی که توجهات به اش جلب می شود چیست؟» ایشان پاسخ های گوناگونی دادند: «سینه های اش، من عاشق ممه هستم». «پاهای اش». «موهای اش». «کون اش». هر مردی یک پاسخ سریع و صریحی داد. من ادامه دادم: «خب وقتی یک مرد وارد می شود چه؟» اولین چیزی که توجهات به اش جلب می شود چیست؟» همه یک صدا گفتند: «کل اش». چون راضی کننده نبود پرسش ام را دوباره مطرح کردم، و دوباره همان پاسخ را دریافت کردم. در واقع، نظرشان ذره ای این ور و آن ور نشد. ایشان نام هیچ عضوی از تن مردانه را نیاوردند که توجه شان را جلب کرده باشد، و هیچ بُعدی از مردانگی را به زبان نیاوردند که آغازگاه درون شد به خواندن آن متن (تن مردانه) باشد. ایشان می خواستند با متن به مثابه ی یک کل درگیر شوند، و نه آن جور خوانش نزدیک که حالا در حوزه ی نقد ادبی رواج دارد.

سوژه ای را بخوانیم زیرا آن سوژه ننشسته است که ما بباییم و بخوانیم اش. ما ناچاریم برای تفسیر کردن، معنی گذاری و معنی سازی کنیم. به همین روی، ما متون تنانه ی پیرامون خویش را معنی گذاری می کنیم. در دوران ما، عمومی ترین شکل مطالعه ی معنی گذاری در حوزه ی مطالعات جنسیتی همان نگاه خیره ای است که مردان به زنان می اندازند.

گویی نخستین بار لورا مولوی بود که اصطلاح «نگاه خیره ی مردانه» (the male gaze) را به کار برد. مولوی می گوید که درون ساختار کلاسیک سینما، مردان دارای نگاه خیره هستند و زنان ابژه ی آن نگاه. همان گونه که شر توضیح می دهد:

این، نگاه خیره ی تعریف کننده ی عمل کرد گفتمان مردگرایانه، است که «زن» را ابژه ی متنی می سازد، زن را از خود بودن، از بودن (being)، از «بودن» (Being)، از داشتن «خویشتنی» جدا یا خویشتنی پیش از ساختار اجتماعی-دیداری ای که نگاه خیره ی مردانه و گفتمان آن/وی تحمیل می کند باز می دارد.

نگاه خیره (gaze)، سوژه را تبدیل به ابژه می کند. نگاه خیره ی مردانه ارزش گذاری می کند - هنگامی که آن نگاه به زنی می افتد، تمایل پیدا می کند؛ وقتی به یک مرد همجنسگرا می افتد، تحقیر می کند. در هر مورد، آن نگاه، کنترل را از دیگری می قاپد. دیگری ممکن است نگاه خیره ی مردانه را چیزی چون تخلف {به حقوق خود} یا تجاوز درک کند؛ ابژه ی آن نگاه، دیگر، دیگری نیست بل کسی است که تصرف شده یا تعیین یافته است. در دنیای متن ها، نگاه خیره ی مردانه را می توان «خوانش تک نفره» نامید، زیرا هدف اش آشکارا برای خودبرانگیزی و خشنودی جنسی است.

روابط اجتماعی هم جنسی (Homosociality) اصطلاحی است که او کسوفسکی سجویک ابداع اش کرد تا ساختار اساسی پدرشاهی را توصیف کند: مردان با واسطه ی زنان، مردان دیگر را خشنود می سازند. سجویک، روابط اجتماعی هم جنسی را فرآیندی توصیف می کند که مردان در آن می کوشند تا با یک دیگر رابطه ی صمیمانه ی جنسی داشته باشند، معمولاً در این رابطه یک زن هم وجود دارد (رابطه ی مثلثی) که نقش پنهان کننده ی آن رابطه ی صمیمانه (ی بین دو مرد) را ایفا می کند:

«روابط اجتماعی هم جنسی» واژه ای است که گاه در تاریخ و علوم اجتماعی به کار بسته شده است. این واژه، پیوندهای اجتماعی ای را توصیف می کند که بین افراد هم جنس برقرار می شود؛ این یک نوواژه است، و آشکارا در قیاس با همجنسگرایی (homosexuality) ساخته شده است و معنی متمایزی از «همجنسگرایی» دارد.

تئوری سجویک مستقیماً به تئوری نظام های خانواده مربوط می شود، نظام هایی که می پندارند انسان ها درون ساختارهای مثلثی با یک دگر در ارتباطند. در مثلث دو مرد و یک زن، کشش جنسی بین دو مرد بایستی دست کم به همان اندازه جدی باشد که کشش

برای تمسخر دگرجنسگرایانه می‌سازد، اما، در این مورد، مردانگی ایشان (یعنی، آگاهی از این که مردان همجنسگرا فاعلِ جنسی و سوژه‌های جنسی هستند، و نگاه خیره‌ی جنسی‌شان تعریف‌گر و «نافذ» (و کننده) است) از ایشان (مردان همجنسگرا) ابژه‌هایی برای ترسِ دگرجنسگرا می‌سازد.

پس، ترسِ مردان از نگاهِ خیره‌ی مردانه ترس از این است که، در نظمِ فالوس‌محور، زن شوند یا زن احساس شوند یا زنانه بازنمایی شوند. تن همجنسگرا، در حمام، همسانِ تنِ دگرجنسگراست، اما تنها تفاوت آن است که میل‌گر می‌شود.

### خواندنِ متنی که به‌اش پرداخته نشده است

چنانچه تن مردانه متنی باشد که خواندن‌اش بسیار دشوار باشد، پس هنگامی که لباس‌های‌اش را درمی‌آورد باید ناپدید شود. کیر، در نظام پدرشاهی، به مردانگی اشاره دارد، و وقتی تن، «بودن»، ناپدید می‌شود و فرد به یک نقش تبدیل می‌گردد، {آن‌گاه} شکل به ذات تبدیل می‌شود، به مردانگی، به «اجرا» تبدیل می‌شود. جزء بر کل استیلا می‌یابد، آن‌چنان که کل به چیز بی‌اهمیتی تبدیل می‌شود، و {آن‌گاه} ما فقط جزء یا «عضو» را می‌توانیم بخوانیم، جزء یا عضوی که، در به‌ترین حالت‌اش، تجزیه‌کننده است. فیلیپ لوپیت می‌نویسد: این عضو از تن من، که با تکنیک «اراده‌ی کل از جزء» تن مرد را شناسایی می‌کند (همان‌گونه که اصطلاح اندام مردانه {این امر را} نشان می‌دهد)، اطلاعات بسیار زیاد و بسیار کمی را درباره‌ی مرد بودن‌ام به من می‌دهد. {کیر} من شخصیتی مانند گربه دارد. ازش ملتسانه می‌خواهم که به‌تر رفتار کند و کم‌تر یا بیش‌تر جست و خیز بزند؛ من عاشقِ سوراخِ {کیرم} هستم، و به عقل سلیم بی‌محلی می‌کنم و به عواقب آن بی‌توجه‌ام؛ اما به این رسیده‌ام که کیر من هوش ویژه‌ی خودش را دارد که باید به‌اش گوش داد یا این که منتظر عواقب دیگری باید نشست.

کیر، رفتار نمی‌کند: کیر یا فالوس، خودش یک متن است که ما، حتی با دویینی (double-vision) هم، به‌ندرت می‌خوانیم‌اش. گویی یکی نیست، که دوتاست. فالوس به کیر ارجاع دارد و بر عکس. هویت اجتماعی ترکیب‌شده‌ای ندارد، بل که ایدئولوژی‌های نژاد و قومیت، آن را تکه‌تکه کرده‌اند. «{کیر یا فالوس} بیش‌تر از آن که دارای ثباتِ نمایشی فرم باشد، شاید آشکارا بی‌ثبات‌ترین اندام بدن باشد؛ {کیر یا فالوس}، فراخوانده‌ی امر موقتی است و نه امر جاودان. و به جای آن که برقرارکننده‌ی خواسته یا هدفی یک‌نواخت باشد، متغیر و دمدمی‌مزاج و پیش‌بینی‌ناپذیر است.» همین پیش‌بینی‌ناپذیربودگی است که بسیاری از خوانندگانِ تنِ مردانه را مفتون و ناامید و، سرانجام، رنجور می‌سازد.

چون دوتاست و نه یکی، ما حتی نمی‌دانیم اعضای تن مردانه را چگونه بشماریم. دخترها مرکب از چیزهای جدایی‌ناپذیر هستند: «شکر و چاشنی و هر چیزی که باحال باشد». نه کمیت‌ها

### نگاه‌گرفتن، سر باز زدن از خواندن

چرا برای مردان دشوار است که نگاهِ خیره‌ی مردانه‌ی دگرجنسگرای‌شان را به مرد دیگری ببینند؟ چرا ظاهراً برای‌شان دشوارتر می‌شود اگر آن نگاه را به تن مردانه‌ی خودشان ببینند؟ پیچیدگی پاسخ را شاید این‌گونه بشود توضیح داد که این سوژه تقریباً به طور کامل در ادبیاتِ انفعالی مردانگی نادیده گرفته شده است. بگذارید به توضیح پنج دلیل متفاوت بپردازم.

### خواندن خطرناک است

خواندن این خطر را دارد که خویشتن فرد را آسیب‌پذیر می‌سازد، خطر مواجهه‌ای را دارد که وین بوث آن {مواجهه} را «دیگری‌ای که گاز می‌گیرد» می‌نامد. بیش‌تر مردم درباره‌ی چیزی که می‌خوانند شدیداً انتخابی عمل می‌کنند، و از خواندن متونی که آسایش یا امنیت‌شان را به خطر می‌اندازد پرهیز می‌کنند. مرد ممکن است آگاهانه نداند که خواندن تنِ مردی دیگر خطرناک است، اما ناخودآگاهانه می‌داند. هم‌چنین می‌داند که خواندن تنِ مردی دیگر امکانی را پیش می‌آورد تا مرد دیگر نیز تن وی را بخواند، و شاید در حین خواندن پی ببرد که او {مرد دیگر} نیز می‌خواهد {تن وی را بخواند}.

### خواندن، خواننده را از نو جای‌گاه می‌بخشد

همان‌گونه که در جایی دیگر گفته‌ام، مردانگی، به عنوان یک ساختار جنسیتی در هر جامعه‌ای، شکننده و تُرد است و باید پیوسته مورد حمایت قرار گیرد. میشل ساتالا همین دیدگاه را در رابطه با فهمِ عبری از مردانگی دارد: از این روی، نزد عبری‌ها، مردانگی هرگز ایمن نیست؛ «مردانگی از طریق تمرینِ پیوسته‌ی انضباط برای جستجوی فضیلت حاصل می‌آید، و همین که مردی از این تمرین انضباط دست می‌کشد {مردانگی} ناپدید می‌شود.» خیره نگاه کردن به مردی دیگر، مرد دگرجنسگرا را به جای‌گاه یک مرد همجنسگرا می‌کشانند، و مردانگی شکننده‌ی وی را خُرد می‌کند. تاثیر خواندن بر خواننده بسیار ژرف‌تر از تاثیر خواننده بر متن است؛ تاثیر خیره-نگاه-کردن بر کسی که خیره نگاه می‌کند بسیار ژرف‌تر از تاثیر آن (خیره-نگاه-کردن) بر کسی است که نگاه متوجه‌اش است. سوزان بوردو اشاره می‌کند که نگاهِ خیره‌ی مردانه نه تنها قدرتِ معنی‌گذاری دارد، بل که قدرتِ زنانه‌سازی هم دارد:

چه افشایی (و در-دید-بودگی‌ای) در حمام بیش‌تر ترس‌آور است؟ دیدنِ کیر {ترس‌آور} نیست (گرچه دیدنِ آن، مرد دگرجنسگرا را نا-راحت می‌سازد)، بل {ترس‌آور} هنگامی است که مرد خم می‌شود تا صابون را، که از دست‌اش لغزیده و به کف حمام افتاده، بردارد. در پنداره‌ی این هنگامه است که آگاهی از حضور یک همجنسگرا در حمام، مرد ارتدوکس را به فساد می‌کشانند؛ حضور یک همجنسگرا و نگاه خیره‌اش، مرد ارتدوکس را به عنوان مفعول جنسی، و بنابراین به عنوان یک «زن»، تعریف خواهد کرد. پارادوکسی در این جا هست. زیرا زن‌صفتانه بودنِ مردان همجنسگرا اگرچه از ایشان ابژه‌هایی

خوانش داور از گل‌دان‌ها، آزر و فرمان‌برداری است، پیمان‌شکنی پاگشایی جنسی یا رقابت جنسی است.

کیر، هم منشا غرور است و هم جای‌گاه شرم، و بسیاری از مردان نمی‌توانند دریابند که چگونه کیر خودشان را واقعاً بخوانند، و از خواندن کیر دیگران پرهیز می‌کنند. یهودیان کوشیدند تا این معمای متنی را حل کنند؛ «کلاه‌اش را بردار» اما مسیحیت واکنش سرسختانه‌تری نشان داد: «سرش را بزن». این واکنش‌ها فرهنگ اختگی نمادین و عملی را تولید کرده است. تن مردانه‌ی مسیحی، با رد تن، با قدغن کردن ژوپی سانس {خوشی جنسی} و با تعریف فعالیت جنسی به آمیزش دگرجنس‌گرایانه‌ی محدود در ازدواج و در جهت تولیدمثل، نمادینانه اخته شده است. از دید برخی از قدیسن، همین هم کافی نبود. اوریگن در سده‌ی سوم و پیتر آبلارد در سده‌ی دوازدهم، دو قدیسی هستند که هر متن تناسلی‌ای را از تن خویش بریدند و حذف کردند.

### خواندن متنی که متعلق به ما نیست

آن‌هایی که در خواندن معنی تفسیری متون بی‌متن بزرگ‌ترین اختیار را دارند کسانی هستند که قدرت‌شان با همین تفسیر افزایش پیدا می‌کند. کل موضوع خوانش‌های هویت‌دهنده، خوانش‌های ساختارزدایی از ساختار تن دگرجنس‌گرایانه‌ی مردانه، ذاتن آن قدر گریزان است که ناچار می‌شوم به کرات بکوشم تا در طول نوشتن این مقاله هر یک از معانی سوژگانی را حفظ کنم.

آن‌هایی که در خواندن معنی تن مردانه بزرگ‌ترین اختیار را دارند حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی-نظامی هستند، این نهادها به مردانی نیاز دارند که خودشان را به گونه‌ای تصور کنند که بتوانند جای‌گاه قدرت خویش را نگه دارند. به زبان دیگر، خواننده‌ی اصلی، حکومت ساختار جامعه‌ای است که مردان در آن زندگی می‌کنند و هموست که معانی را به آن متن بی‌متن مردانه وارد می‌کند. میشل کیمل در مقاله‌ی خویش، «تباهی مردانگی»، اشاره می‌کند برای آن که مردان سده‌ی نوزدهمی آمریکای پاک‌دین تبدیل به مردان واقعی، «مردان بازار»، شوند حکومت ضروری می‌یابد که گردش میل و سیالیت تن وی را تحت کنترل درآورد. گردش‌های میل نیاز دارند که اخلاقاً تنفرانگیز پنداشته شوند زیرا این گردش‌ها از نظر اقتصادی ضد-تولیدی‌اند: گردش‌های نامطلوب یا ضد-اقتصادی میل از این پس یک آسیب پنداشته می‌شود. میشل فوکو، در تاریخ امورجنسی، بر توسعه‌ی گفتمان‌های زیست-سیاسی تاکید دارد، گفتمان‌های رسمی‌ای که افراد را از طریق محکومیت‌ها و سرزنش‌ها و تذکرها کنترل می‌کنند. این گفتمان‌های زیست-سیاسی، فرد را با خویشتن سیاسی‌اش به عنوان یک شهروند هویت‌دهی می‌کند. فرد می‌کوشد تا نقش عضوی از جامعه را به بهترین شکل ایفا کند. تن‌ها، برای این که مردان بازار تولید کنند، نیاز دارند که مملوک باشند، مردان ناچارند که هم دگرجنس‌گرایانه و هم مردانه خوانده شوند، و پدرانگی کردن

مشخص‌اند و نه دخترها نیازی به کمیت‌های مشخص دارند. اما پسرها مرکب از چیزهای شمارش‌پذیرند: «قیچی و مار و دم توله‌سگ...». چیزهای شمارش‌پذیر، و نه جداشدنی، کنایه‌هایی از کیرهای همیشه اخته‌شده‌شان. اما آیا ما داریم کیر را از فالوس جدا می‌کنیم؟ یا آیا کیر صرفن یک متن بالقوه است، متنی است که خودبه‌خود ساخته می‌شود؟ سن آگوستین باور دارد که این‌ها دو تا هستند: کیر، که «تعمیم منطقی» همه‌ی مردان عقلایی است، به شکل لوگوس آسمانی ساخته شده است، و فالوس، که عقلن کنترل‌ناپذیر است، بایستی آفریده‌ی دست غیر-خدا، شیطان، باشد. فالوس، از دیدگاه آگوستین، مار مک‌ار بهشت است و، از آن‌جا که عضوی از تن است که از فرمان عقل سر باز می‌زند، یادآور همیشگی هبوط است. آگوستین فالوس را خوار می‌شمارد، و آن را ناقل گناه نخستین می‌داند. و حتی یک‌چنین قدیس بزرگی هم که بر ایگوی مردانه‌ی فالوسانه-ورم‌کرده‌اش غلبه کرده است، اظهار می‌دارد که زنان در بهشت کیرش را پس خواهند گرفت. شاید اگر کیر واقعاً جداشدنی بود و (هم‌چون پاداش یک رفتار نیک) اعطاکردنی بود، وی خرسندتر می‌شد.

در فیلمی (۱۹۸۶) که «حرف کیر» نام داشت، واکنش گروهی از زنان به تن مردانه، و به‌ویژه آلات جنسی مردانه، را مستند کرده است. در بخش آغازین فیلم، «نخست»، کارگردان از زنان می‌پرسد نخستین باری که به کیر فکر کردند کی بوده است و چه فکر کرده‌اند. یکی می‌گوید فکر می‌کرده کیرها شبیه موشکند، از مردان جدا می‌شوند و وارد تن زنان می‌شوند و تبدیل به بچه می‌شوند. وی نمودار کیر را در کتابی مشاهده کرده بود، و وقتی پدرش را دیده بود که با شرت در خانه قدم می‌زند بی‌آن که شق‌شدگی مشهودی نظیر آن‌چه در نمودار بود داشته باشد، پنداشته است که حتماً جدا {یا شلیک} شده است. او سپس رویایی را تعریف می‌کند که در آن مردانی لباس‌هایی یک‌دست به تن داشتند و در دست‌شان چمدانی بود که کیرهای‌شان را در آن نگهداری می‌کردند.

فالوس جداشدنی، در رویای آن زن، بایستی پشت سایه‌ی خویش، کیر، بماند. شر می‌گوید به همین دلیل است که کیر اغلب پنهان است: «باور دارم که کیر پنهان‌ترین عضو تن مردانه است زیرا وسوسه‌ی ایدئولوژیکی و هم‌چنین روان‌کاوانه‌ای هست که کیر را به قل‌برادر اهریمنی‌اش، فالوس، تبدیل می‌کند». به آلات تناسلی در نقاشی‌های سقف کلیسای سیستین دقت کنید: همه‌شان بی‌تناسبانه کوچکند. این کوچک‌بودن، آن‌ها را ایمن و زیبا می‌سازد، و {بازنمایانده‌ی} آرمان‌های یونان کهن درباره‌ی برهنگی مطلوب مردانه است. ک. ج. داور، در مطالعه‌ای که بر همجنس‌گرایی در یونان کهن دارد بازنمایی کیر در گل‌دان‌های یونانی را واکاوی می‌کند. کیرهای جذاب، کوچک هستند و هیچ پشیمی ندارند: کیر دوران پیش از بزرگسالی. کیرهای ناجذاب، به طرز اغراق‌آمیزی بزرگ و تهدیدگر هستند، و به تنی وصلند که پشمالوست. از این رو، شاخص فرهنگی زیبایی کیر در



شگفت‌آور نیست که نگاه خیره‌ی مردانه‌ی دگرجنسگرا هرگز متوجه‌ی مرد دگرجنسگرای دیگری نمی‌شود، زیرا مشخص است که چه‌قدر باید نهیب‌زننده و ترس‌آور باشد. شگفت‌آور نیست که مردهای مهمانی فقط به کلیت مردهای دیگر آن مهمانی نگریسته بودند، تازه اگر در همین حد قبول کنیم! اگر مرد نتواند تن مرد دیگر را بخواند، پس چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت اگر مرد نگاه مردانه‌اش را روی خود می‌اندازد، روی تن خود با تمام ضعف‌ها و قدرت‌ها {می‌اندازد}؟

بایستی یک اجبار دانسته شود. این‌ها مسئولیت هر شهروند خوب است.

تن مردانه، متن بی‌متنی است که حکومت‌ها ارزش‌ها و انتظارات تأمین‌کننده {ی حکومت‌ها} را در آن {متن} می‌خوانند، واسطوره‌های حقیقی یا حقوق بشر را به آن نسبت می‌دهند. دگرجنسگرایی در تن مردانه خوانده می‌شود، و به همین دلیل است که، در مباحث مربوط به تکوین جهت‌گیری جنسی، مردان همجنسگرا معمولاً رشد خودآگاهی جنسی‌شان را با نمودار نشان می‌دهند در حالی که مردان دگرجنسگرا باور دارند «همیشه همین‌جور بوده‌اند». دگرجنسگرایی، فرآیندی است که حکومت‌ها در آن تولیدمثل، یا کشاورزی حیوانی، را طراحی و کنترل می‌کنند. جلق‌زدن، تجرد داوطلبانه، همجنسگرایی، و هر جانشین جنسی دیگری تحت کنترل است و حتی ننگ دانسته می‌شود، زیرا تنها از طریق ازدواج دگرجنسگرایانه و زایش کودکان است که قدرت سیاسی فالوسی می‌تواند اقتدار خویش را در آینده مصون نگه دارد. نگاه خیره‌ی مردانه‌ی دگرجنسگرا، نشانه‌ی نهایی تسلیم یک معنی جاودان تحمیل‌شده است، نشانه‌ی نهایی قدغن‌بودگی ژوئی‌سانس انسانی است.

### خواندن، ابهام الهی را افشا می‌سازد

مردان یهودی و مسیحی، خواه همجنسگرا باشند خواه دگرجنسگرا، در خواندن تن مردانه، با دشواری افزونه‌ای روبرو می‌گردند. دنا نولان فیل و دیوید گان و هوارد ایلبرگ-شوارتز مسئله‌ی قانونی جنسیتی متون مقدس را وسیع کاویده‌اند: مردان و زنان چگونه می‌توانند بفهمند که به شکل خداوند آفریده شده‌اند در صورتی که خداوند ظاهراً تن ندارد؟ ایلبرگ-شوارتز می‌نویسد:

آیا خداوند آلت جنسی دارد، و اگر دارد، از آلت جنسی کدام جنس است؟ جالب است که مفسرین عموماً از این پرسش پرهیز کرده‌اند. گویی مفسرینی که آیه‌های ۲۶ و ۲۷ پیدایش ۱ را به این معنی می‌گیرند که تن انسان بر اساس شکل خداوند ساخته شده است، دچار ابهام مهمی می‌شوند. ایشان، با پرهیز از پرسش جنس خداوند، چشم‌شان را بر پرسش بنیادینی می‌بندند: تن مردانه و تن زنانه، هر دو، چگونه می‌توانند مانند شکل الهی باشند؟ وقتی جنس خداوند مستور و پنهان است، هر استنتاجی باید غیرمستقیم از عباراتی گرفته شود که درباره‌ی جنسیت خداوند است. اما وقتی این پرسش پاسخ یافت، مسئله‌ی تجسم انسان و {تجسم} امور جنسی پیش می‌آید. اگر، همان‌گونه که بسیاری از مفسرین می‌گویند، خداوند از نظر جنسی خنثی است پس فقط بخشی از تن انسان بر اساس تصویر خداوند ساخته شده است.

آن بخش از تن مرد که آشکارا از تصویر خداوند ساخته نشده است کیر است. خواندن تن مرد دیگر، خواندن ابهام الهی است. و این ابهام، کیرهای مردها تعبیر می‌شود - به کیرهای دیگران، و به کیر خود فرد {تعبیر می‌شود}.



## زخم

## پسر خسته

اضطرابِ عشق ماست ، زخم  
 زخمی که بر تن تو روا می‌دارم  
 بزخم  
 زخمی‌ام می‌کنی  
 گز گز نوک انگشتانم

.  
 .  
 .

ساختی هست بین ما  
 از آن روزی که در آغوشات گرفتم  
 پسر زیبای خیالی‌ام شدی  
 آلوده‌اش نکردیم  
 آلوده‌اش نشدیم  
 تنها نگاه‌مان را دوختیم به تقدسِ غریب‌اش  
 هیچ راهی انگار نداشت عشق‌مان

جز زخم  
 زخمه  
 زمختی

.  
 .  
 .

با زخم تو را شناختم  
 درد دارد  
 خون  
 نه



# ادبیات

## دو ترانه

## پاکان

پسر خوبه نگاش

خوبه صداش

خوبه صدای خنده هاش

لبش داغِ پسرِ

رازهِ پسر

سینه‌ی "گر داره پسر

دلامون واسه هم

میکشه پر

غصه و ماتم دیگه پر

بیا بازی کنیم

ممنوعه رو

کلاغِ پر، پسر هم پر

وقتی لب می‌ذاره

،روی لبام،

جا می‌گیرم تو بغل‌اش

سرم تو بغل‌اش

هرم تن‌اش

کاکتوسِ لب بوسِ پسر

دل‌ام این پسرک،

غنچه‌ی تنگ،

کاش بشه پرپر رو تن‌اش

دل‌ام منتظره،

خسته بشه،

سفره‌ی قلب‌اش وا بشه

بازم ساده بشه

تب بکنه،

هذیون آشفته بشه

دلامون واسه هم

می‌کشه پر

غصه و ماتم دیگه پر

بیا بازی کنیم

ممنوعه رو

کلاغِ پر، پسر هم پر

شبش تاره پسر،

زاره پسر،

کوهِ و مغروره پسر

نامه‌هاش نم و نم،

خیسِ پسر،

از دل من دوره پسر

چیکه چیکه چشاش

دل نمکه

داغِ بیابونِ پسر

سحر در می‌زنه،

ترس دل‌اش

از چشایِ شوره پسر

نمی‌خواد بدونن،

مالِ همیم،

وای چه گرفتاره پسر

دلامون واسه هم

می‌کشه پر

غصه و ماتم دیگه پر

بیا بازی کنیم

ممنوعه رو

کلاغِ پر، پسر هم پر



اشکِ من دیگه برای دل‌ام از غصه نیارید  
مَثِ مرهم نشد و معنی کارش رو نفهمید

اشک من وقت غم‌ام این دفعه خشکید  
واسه چیزی که می‌گن عشقه، نم و نم زد و بارید

باید از چشم تو دونست، نمِ اشک‌ام اگه شد رود  
گر چه این عاشقیامونو میگی کار خدا بود

دستِ من امشب و هر شب به تو فکر کرد و نخواید  
تن کاغذپاره‌هام هر چی نوشتم نپسندید

گاهی از شکل نوازش، گاهی مشت شد رو کتابام  
گاهی آدم شد و از فکر تن تو بهو لرزید

باید از چشم تو دونست نمِ اشک‌ام اگه شد رود  
گر چه این عاشقیامونو میگی کار خدا بود

اشکِ من همدمِ من نیست که ازت شکوه کنیم باز  
نمی‌باره، تورو دوست داره و با من می‌کنه ناز

با زبونِ بی‌زبونی می‌گه خوبی تا بفهمم  
نگیرم از تو بهونه، بشیم هم‌خونه و هم‌راز

## رسانه‌ها

ماها - مجله‌ی الکترونیکی هم‌جنس‌گرایان ایرانی  
[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

دلکده - ماهنامه‌ی ادبی هم‌جنس‌گرایان ایرانی  
[delkadeh@gmail.com](mailto:delkadeh@gmail.com)

رنگین کمان - فصلنامه‌ی دگرباشان ایرانی  
[majalehranginkaman@gmail.com](mailto:majalehranginkaman@gmail.com)

چراغ - نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی  
<http://cheraq.irqo.org>  
[member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)  
<http://blog irqo.org>

هم‌جنس من - نشریه‌ی لژیون‌های ایرانی  
[hamjenseman@gmail.com](mailto:hamjenseman@gmail.com)

ضیافت

[www.ziaafat.org](http://www.ziaafat.org)